

تدقیقی بر «تبیین» در روش شناسی جغرافیای انسانی

با اشاره بر نظریه نوین آشوب

مهیار سجادیان^۱

چکیده

این تحقیق به هدف پاسخگویی به چگونگی بنیادهای هستی شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی «تبیین» مسائل در جغرافیای انسانی با روشی توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعات کتابخانه ای و اسنادی انجام یافته است. انجام این پژوهش در راستای عدم توجه کافی به بحث ماهوی «تبیین» در جغرافیای انسانی در تحقیقات انجام یافته در کشور از یک سو و اهمیت «تبیین» مسائل در جغرافیای انسانی سازمان یافته است. بر اساس یافته های تحقیق، مشخص گردید که می باید سخن از روش شناسی ها در جغرافیای انسانی گفت؛ که به سبب تفاوت در هستی شناسی انواع نگرش ها و مکاتب جغرافیایی و بالطبع شناخت شناسی آنها می باشد. در واقع در روش شناسی جغرافیای انسانی، طیفی از روش شناسی های تبیین گرای اثبات گرا به ویژه پوزیتیویسم منطقی و بیژگرایی از یک طرف و روش شناسی های تفهم گرای کیفی هرمنیوتیک سه گانه و نیز یک گفتمان سوم، مبتنی بر نظریه پیچیدگی و آشوب که مدعی تلفیق «تبیین» و «تفهم» در جغرافیای انسانی است؛ مطرح می باشد. در انتها نیز، بر اساس یافته های تحقیق، پیشنهاد جهت تحقیقات آتی طرح گردید.

واژگان کلیدی: تبیین، روش شناسی، شناخت شناسی، جغرافیای انسانی، هستی شناسی.

^۱ دانشجوی دکتری گروه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. mahyarsajadian@yahoo.com

مسئله «تبین» مهمترین دغدغه دانشمندان است؛ زیرا هدف همه پژوهش های علمی، دستیابی به بینشی تبیینی است. می توان اهمیت تبیین را به ویژه با توجه به ارتباط آن با مهمترین عناصر مطرح در کارهای علمی (قانون، قراین و نظریه) آشکار کرد (نصیری، ۱۳۹۴: ۱). به عبارت دیگر، «تبین» هم حیثیت روش را بیان می کند و هم حیثیت هدف علم را (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۸۱).

به طور کلی در همه علوم، فلسفه علم موضوع حیاتی و مهم است. فلسفه سلسله ذهنیتی را به وجود می آورد و انسان در لوای آن ذهنیت، به تحقیق می پردازد. روش شناسی در هر رشته، ارتباطی نزدیک با فلسفه آن رشته دارد. روش شناسی منطق توجیه و تبیین و استدلال ها را محکم می کند و استنتاج ها را معقول می سازد. بنابراین، روش شناسی با ماهیت منطقی «تبین» سرو کار دارد (افضلی و کیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

از رویکردهای رایج و غالب در علوم انسانی «تبین» پدیده های انسانی است. این الگوی روش شناختی توسط دانشمندان در علوم طبیعی به وفور مورد استفاده قرار گرفته، که تبیین پدیده های انسانی را می توان ناشی از رویکرد طبیعت گرایانه در علوم انسانی دانست.

جغرافیای انسانی در کنار جغرافیای طبیعی، با مهمترین زیرشاخه هایش چون جغرافیای جمعیت، جغرافیای شهری و روستایی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای رفتاری، جغرافیای فرهنگی و جغرافیای سیاسی؛ یکی از دو شاخه اصلی علم جغرافیا بوده و تاکید آن بر انسان است. یعنی آن که انسانها در کجا هستند، چگونه به نظر می آیند، به چه صورتی در فضای خاص عملکرد متقابل دارند و چگونه چشم اندازهای مورد استفاده بشر را با استفاده از چشم اندازهای محیط طبیعی تامین می کنند.

واضح است و جای تعجب نیست که جغرافیای انسانی نیز، به عنوان علمی که با موجود پیچیده ای به نام «انسان» از یک سو و فضا و مکان زندگی از دیگر سو سر و کار دارد، به تبعیت از ماهیت علمی خود و پیچیدگی پدیده های مورد مطالعه آن به دنبال «تبین» ماهیت مسئله مورد مذاقه خود باشد. شاهد آن که انتشار کتاب «تبین در جغرافیا» (۱۹۶۹) نوشته «دیوید هاروی» بنا به گفته بسیاری از دانشمندان جغرافیا،

اثر بسیار مهمی بر علم جغرافیا گذارده و بسیاری انتشار آن را نقطه عطفی در مطالعات جغرافیایی و از جمله جغرافیای انسانی دانسته اند.

اما مسئله این است که علیرغم اهمیت بسیار، در پژوهش ها و مقالات جغرافیای انسانی ای که در کشور ایران انتشار یافته، همان گونه که بدان اشارت خواهد رفت، توجه بسیار اندکی به تبیین مسائل جغرافیای انسانی گردیده و مسئله مضاعف اینکه به خود «تبیین» به جز یک تحقیق، در مطالعات جغرافیای انسانی پرداخته نشده است. لذا این پژوهش به هدف پاسخ به سوال زیر به تحقیق پرداخت:

▪ بنیادهای هستی شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی «تبیین» مسائل در جغرافیای انسانی چگونه می باشد؟

در واقع، هدف از انجام این تحقیق، تلاش در جهت طرح و مقایسه تطبیقی انواع «هستی شناسی» و «شناخت شناسی» و «روش شناسی»، «تبیین» مسائل در حوزه مطالعات جغرافیای انسانی به صورت هم بسته و یکپارچه در انواع متفاوت نگرش ها و مکاتب جغرافیای انسانی است. پاسخ به این پرسش ها از آن سو دارای اهمیت است؛ که داشتن درکی درست از «تبیین» مسائل جغرافیای انسانی با صورت بندی درست پرسش ها همراه بوده که در نهایت شرط لازم برای حل مسائل کلی در حوزه جغرافیای انسانی می باشد.

در این راستا، در چارچوب پاسخگویی به این سوال ها، این پژوهش نخست پس از ریشه شناسی مفهوم تبیین؛ در ادامه از تلاقی فلسفه جغرافیای انسانی با حوزه گسترده و پیچیده تبیین، دو رهیافت هستی شناسانه و معرفت شناسانه در ارتباط با روش شناسی، از مکاتب و نحله های فکری جغرافیایی (انسانی) در ارتباط با «تبیین» و طبقه بندی در این چارچوب حاصل گردید. در انتها نیز پیشنهادهایی جهت تحقیقات آتی طرح گردید.

تنها پژوهش انجام یافته در حوزه جغرافیا، در کشور، تحقیق انجام یافته توسط کامران و واثق (۱۳۸۹) است؛ که در آن به تبیین در جغرافیا بر اساس فلسفه اسلامی پرداخته است. این پژوهش نتیجه گرفته است که می توان از دو نوع تبیین علی و غایی در جغرافیا نام برد. در ادامه نویسندگان به تبیین در جغرافیا از دیدگاه آیات قرآنی پرداخته است.

روش تحقیق

این پژوهش در انجام تحقیق خود از روشی توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعات کتابخانه ای و اسنادی و با بهره گیری از تلاقی فلسفه جغرافیای انسانی با حوزه گسترده و پیچیده تبیین، دو رهیافت هستی شناسانه و معرفت شناسانه در ارتباط با روش شناسی در مکاتب و نگرش های مختلف جغرافیای انسانی و با بهره گیری از سوالات هستی شناسانه ای به شرح زیر به تحقیق پرداخت.

مبانی نظری و چارچوب نظری تحقیق

جغرافیای انسانی

عمده ترین انشعاب در جغرافیا، تقسیم آن به دو بخش طبیعی و انسانی بر اساس پدیده های عمده مورد مطالعه است. اساس جغرافیای طبیعی بر علوم طبیعی متکی است و مسائل مربوط به اتمسفر، بیوسفر، هیدروسفر و لیتوسفر را مطالعه می کند. آب و هواشناسی، ژئومرفولوژی، جغرافیای زیستی و اقیانوس شناسی، نمونه هایی از شاخه های جغرافیای طبیعی است (علیجانی، ۱۳۸۰: ۱۷).

اما، در علوم انسانی، به ویژه جغرافیا جایگاه انسان و جامعه در مرکز اشتغالات اندیشه ای و فکری انسانها است و مطالعه جدا از هم آن ضروری نیست، بلکه بررسی ویژگی های آن از ورای ترکیب و ساختار فضایی، نشانه یابی، فهم و تشریح روابطی که بین جامعه و فضای زمینی وجود دارد، الزامی است (باوو، ۱۳۸۶: ۸).

«ماکسیمیلین سور»، جغرافیای انسانی را «توصیف علمی پراکندگی مناظر و چشم اندازهای انسانی بر روی کره زمین» تعریف کرده است و در بحث های خویش، پیوند انسان ها با عوامل فراناچیه ای و فراملی را در زندگی انسان ها دخالت می دهد و با یادآوری این نکته: «جغرافیدان وظیفه دارد با توجه به ترکیب عوامل و اثر متقابل پدیده های جغرافیایی، به وجود تضادها و ناهماهنگی های جوامع انسانی پی ببرد». نقش جغرافیای انسانی را روشن می کند.

از نظر «ماکس دروئو» جغرافیای انسانی «دانش تاسیسات انسان‌ها و شکل زندگی آن‌ها در فضای معینی است». و به باور «کلاول» جغرافیای انسانی از توزیع و پراکندگی جوامع انسانی بر پهنه زمین و آثاری که از آنان بر روی زمین نقش بسته است، بحث می‌کند. به نظر وی جغرافیای انسانی در جهت کشف علل و اختلاف نوع زندگی و معیشت انسان‌ها و سازمان و تشکیلات آنها در پهنه زمین گام برمی‌دارد و این اختلاف را فقط با شرایط طبیعی و فیزیکی در میان نمی‌گذارد، بلکه با مجموعه فناوری‌هایی که در بهره‌کشی از زمین به کار گرفته شده‌اند، ارتباط برقرار می‌کند (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۲۶۸).

تیین

از نظر ریشه‌شناختی، واژه «تیین» به معنی بیرون کشیدن یا تصریح کردن آنچه در تقدیر بوده است، می‌باشد (Bunge, 1997, 16). تبیین اصطلاحی است که در فارسی به واژه انگلیسی (explanation) به کار می‌رود (Salmon, 1998: 130؛ کچویان، ۱۳۷۱: ۲۴). واژه «explain» از واژه «plain» به معنای «آشکار و بی‌پرده» مشتق شده است (همان: ۲). فعل «explicate» در لاتین به معنای گشودن، اخذ کردن، گسترش دادن و روشن کردن است. همچنین دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، رفع پیچیدگی‌ها، تغییر مجهول به معلوم و کشف علت‌ها را در معنای تبیین آورده است (Morgenbesser, 1977, 117). «تیین» در لغت نامه دهخدا به معنای هویدا شدن، پیدا شدن، هویدا کردن، بیان کردن و آشکار ساختن است. در فرهنگ معین نیز، تبیین به معنای بیان کردن، روشن کردن و توضیح آمده است. به نقل از «ساروخانی» (۱۳۹۲)، برد و میدان تبیین هر چه باشد، همواره از آن معنای باز کردن، برون آوردن چیزی که در محفظه‌ای بسته جای دارد و در درون چیز دیگر است، مستفاد می‌شود، همانند نقاشی‌های یک بادبزن دستی که جز در صورت گشودن آن دیده نخواهند شد. تبیین به گشایش و بسط آنچه به جهت ایجاز مبهم مانده، می‌انجامد (بیرو، ۱۳۶۶: ۱۲۵).

پیشینه تبیین را با سخن ارسطو: «آدمی تا هنگامی که «چرایی» چیزی را دریافته است معتقد نمی‌شود که آن چیز را می‌شناسد» می‌توان از یونان باستان و از افلاطون و ارسطو نشان گرفت (ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۶؛ صادقی علی‌آبادی، ۱۳۸۴: ۲۰).

فصلنامه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، چشم‌انداز کارگرس، دوره ۸، شماره ۳، بهار ۱۳۹۸

تقریباً می‌توان گفت که هر چیزی ممکن است موضوع تبیین واقع شود: یک مفهوم، معنای یک واژه، یک قاعده، ساختار یک رمان، طرز کار یک ماشین و غیره و لذا در همین راستا تبیین معانی متعددی دارد (Parkinson, 1989: 279). برخی تبیین را کاری آماری می‌دانند که محقق باید به دنبال همبستگی‌های آماری یا زنجیره‌ای از همبستگی‌های آماری میان یک پدیده و پدیده‌های دیگر برود (ریمون بودون)، برخی دیگر، تبیین را قرار دادن واقعیت مورد نظر در محدوده قوانین کلی می‌دانند (جان استوارت میل). برخی دیگر تبیین را جستجوی شرایط متقارن می‌دانند (امیل دورکیم) (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۵۳۷). و به همین صورت.

مفهومی که بر پایه آن یک پدیده معین طبیعی یا صنعتی فقط زمانی به نحو علمی تبیین می‌شود که علت فاعلی آن، که با صورت (علت صوری) و غایت (علت غایی) آن یکی است و در عین حال و در عین حال مستولی است که پدیده را آن می‌کند که هست معلوم گردد. دانستن این مسئول سبب می‌شود که بتوانیم پدیده مورد نظر را فهم کنیم و این بدان معناست که بتوانیم جای پدیده تبیین شونده را در ساختار علی جهان درست تشخیص دهیم و این همان معنایی است که تبیین علمی از پژوهش‌های جدید به خود گرفته است (قوام صفری، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

تبیین پدیدار شدن و روشن شدن امور بهم پیچیده و درهم را موجب می‌شود و اندیشه زیر را به ذهن متبادر می‌سازد: تبیین یک پدیده، شناخت علل آن و همچنین جای دادن آنست در پوشش قوانین کلی که ماهیت آن را می‌رسانند (ببرو، ۱۳۶۶: ۱۲۵).

گذار از توصیف محض پدیده‌ها به کشف علل، «تبیین» نامیده می‌شود و نظریه و قانون در توضیح و تبیین پدیده‌ها، نقش محوری دارند (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۸۳).

سروش (۱۳۷۳) اعتقاد دارد: سوال از چرایی امری مرکب از دو پرسش است: یکی پرسش از علت است و دیگری پرسش از دلیل. سوال از علت آن چیزی است که از طریق تبیین پاسخ می‌یابد. به اعتقاد وی تبیین یک پدیده یا مجموعه‌ای از داده‌ها به بیان کلی عبارتست از فهم آن پدیده یا داده‌ها و کشف چرایی تحقق آن. به عبارت دیگر، تبیین پاسخ به پرسش از علت در پرتو یک قانون کلی است که بر اساس این قوانین کلی تبیین‌های متنوع از یک امر واحد می‌توان داشت؛ وی اعتقاد دارد: علیرغم این

تنوع همه پاسخ ها در یک چیز مشترک اند و آن این است که همگی درصدد پاسخ به سوالات چرادر هستند. گاهی این سوالات چرادر به صورت «چرا-باید» مطرح می شوند و گاهی به صورت «چگونه-ممکن» است (ذهبی، ۱۳۸۵: ۸۴).

از سوی دیگر، برخی اعتقاد دارند: کار تحقیق با تهیه جداول و نمودارها به پایان نمی رسد، بلکه هدف اساسی، تحلیل علمی داده ها و ساختن نظریه هاست، و راهنمای اساسی در این راه فرضیه ها می باشند. محقق در سراسر تحقیق در اندیشه اثبات یا رد فرضیه ها است و حال، در پایان کار باید فرضیه ها به نظریه تبدیل شوند تا ادراک تازه ای از پدیده ها فراهم آورند. تمامی این فرآیند تبیین نامیده می شود (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۵۱۰). در این نگرش، ویژگی اصلی پژوهش های تبیینی، شفاف نمودن مناسبات علی میان پدیده های مورد بررسی است. برای انجام این امر، در تدوین طرح پژوهش مورد نظر باید ابزارهای لازم برای کنترل تاثیرات عوامل بیرونی یا خارجی، که بر پدیده مورد نظر تاثیرگذار هستند، دیده شود. در این پژوهش ها نکات مهم زیر مشخص می شود (آندرانویچ و ریپوسا، ۱۳۸۰: ۱۲۱):

۱. پیوند میان متغیرهای پژوهشی نشان داده می شود.
۲. پیوستگی زمانی میان موقوع علت و معلول مشخص می شود (همیشه علت پیش از معلول ظاهر می شود).

۳- تغییرات همزمانی میان متغیرها (متغیر مستقل و متغیر وابسته) معین می شود.

۴- تاثیرات ناشی از عوامل بیرونی یا خارجی که بر متغیرها تاثیرگذار هستند، ارائه می شود.

۵- دلایل وجود رابطه علی میان پدیده ها و متغیرها شفاف می شود.

البته قابل ذکر است، تا پیش از پیدایش پوزیتیویسم دیدگاه رایج این بود که تبیین یک پدیده به معنای بیان علت آن است، اما برخی از پوزیتیویست ها با تحویل رابطه تبیینی به رابطه استنتاجی و منطقی تلاش کردند مفهوم تبیین را جدای از مفهوم علیت تعریف کنند (صادقی، ۱۳۹۰: ۸۵).

در متون و مباحث فلسفی راجع به تبیین، انواعی برای تبیین برمی شمارند: تبیین علمی و تبیین عادی یا غیر علمی؛ تبیین ناقص یا جزئی و تبیین کامل یا تمام؛ تبیین خوب یا قوی و تبیین بد یا ضعیف؛ تبیین موضعی یا محلی و تبیین جهان شمول؛ تبیین علی و تبیین غیر علی؛ تبیین کارکردی؛ تبیین غایت شناختی

مجله علمی خرافات و شبهه پژوهی نشری چشم انداز زاگرس، دوره ۸، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۸

و... البته هیچ طبقه بندی عام و کاملاً پذیرفته شده ای از انواع تبیین وجود ندارد. هر کس بسته به مقاصد خود انواعی را برای تبیین ذکر می کند و از هر نوع، معنای خاصی را مراد می کند. برای مثال شیخ اشراق پنج دسته تبیین را در آثارش می توان مشاهده نمود: تبیین هستی شناختی، تبیین معرفت شناختی، تبیین علمی-تجربی، تبیین کشفی و شهودی و تبیین قرآنی و کلامی؛ و همچنین از آن جمله است پژوهش های: وسلی سمن (۱۹۸۹)، لازی (۱۳۷۷)، همپل (۱۹۶۵)، پانتم (۱۹۸۷)، روبن (۱۹۹۲)، سالمون (۱۹۸۸)، کواین و اولیان (۱۳۸۱)، گیچ (۱۹۷۵)، ناگل (۱۹۶۱)، فی (۱۳۸۱)، لیتل (۱۳۷۳). در این ارتباط، «بهفروز» در کتاب «فلسفه روش شناسی تحقیق علمی در جغرافیا» از تبیین قیاسی-جبرگرایانه، تبیین قیاسی-احتمالی، تبیین پیدایشی (تکوینی) و تبیین نقشی در جغرافیا سخن گفته است.

مسئله اصلی و ریشه ای تبیین علمی این است که چرا پدیده حاضر وقوع یافته است و نه پدیده ای دیگر؟ استفاده از روابط علی نیز به همین دلیل است

در حالت کلی از مهمترین نظریه ها و الگوهای تبیین علمی می توان به نظریه همپل (نظریه قانون فراگیر)، نظریه سمن (الگوی مناسبت آماری و الگوی ساز و کار علی) و نظریه کیچر (الگوی وحدت بخشی تبیین) اشاره نمود. نظریه قانون فراگیر (نظریه همپل)، نظریه ای است که الگوی تبیین علمی را شامل دو الگوی قیاسی-قانونی و استقرایی-آماري می داند و مدعی است که همه تبیین های علمی در دل این دو الگو جای می گیرند و بر حسب آنها قابل تحلیل اند (صادقی، ۱۳۸۵: ۵۱). البته ندهایی که در نیمه دوم قرن بیستم به این نظریه شد، راه را برای نظریه های دیگر گشود. بر پایه این نقدها، الگوهای برای تبیین علمی مطرح شد (صادقی، ۱۳۸۵: ۴۵).

از نظر لغوی باید بین تاویل، نظریه، تفهم، درک، توجیه، کارکرد، مکانیسم، توصیف (تشریح)، پیش بینی و بهبود تمیز گذاشت:

۱- تاویل (Interpretation) و تبیین

واژه «تاویل» در کتابهای لغت و تفاسیر عربی و فارسی، به معنای مختلفی آمده و اقوال بسیاری درباره آن نقل شده است. ریشه اختلاف و تعدد معانی درباره این واژه شاید به قرآن کریم بازگردد. زیرا در آنجا واژه تاویل حدود شانزده بار به کار رفته و از آن معانی متعددی منظور شده است (روحانی، ۱۳۸۴: ۹۴).

فصل نهم جغرافیا و ریشه های علمی چشم انداز کارس، دوره ۱۱، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۸

همه لغت نویسان و لغت شناسان، تاویل را از ریشه «اول» می‌دانند. به نوشته ابن فارس، (۱۴۰۴، ذیل واژه «اول») این ریشه دو معنای اصلی دارد: آغاز یک چیز و پایان راه (خیاطیان و مجیدی راد، ۱۳۹۴: ۴). مضمون تاویل دارای محتوایی فراتر از تبیین است. تاویل کردن، ساخت رموز پدیده‌هایی است که درک ناشدنی می‌نمایند. دادن معنایی محقق ساخت به واقعیاتی است که فاقد آن بودند. برخی از مولفان، لفظ تاویل را به منظور مشخص ساختن شیوه‌هایی به کار می‌برند که در جریان تبیین پیش گرفته می‌شوند (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۵۱۴).

«تاویل» در علوم جغرافیایی در حوزه‌های هرمنیوتیک و نیز جغرافیای عرفانی مطرح شده است. در جغرافیای عرفانی که با سه نوع اصطلاح جغرافیایی روبرو هستیم: یکسری مقولاتی که در جغرافیای طبیعی ما به ازای خارجی دارند مثل جهات چهارگانه، نام شهرها، اقالیم و ممالک که البته در جغرافیای عرفانی تاویل پذیرند و نقش نمادین و رمزگونه به خود گرفته‌اند. دسته دوم مقولاتی جغرافیایی که منشا قرآنی دارند همانند قاف، عرش، کعبه، طور که آنها نیز بر مشرف عرفا تفسیر و تاویل می‌شوند. دسته سوم که فقط در جغرافیای انتزاعی سخن از آنها رفته، نه در طبیعت و نه در قرآن یافت می‌شود، بلکه سخن از امکان‌هایی است که ساخته ذهن خلاق عارفان است (یوسفی و حیدری، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

۲- نظریه و تبیین

نظریه، تبیینی در مورد پدیده‌ها فراهم می‌آورد. برای این کار، نخست مجموعه‌ای از سازه‌های نظریه‌ای را مشخص می‌سازند. سازه نظریه‌ای مفهومی است که از پدیده‌های مشاهده شده استنباط می‌شود و آن را می‌توان به نحو نهادی یا عملیاتی تعریف کرد. تعریف نهادی سازه آن است که با اشاره به سازه‌های دیگر تعریف شود و تعریف عملیاتی سازه آن است که با مشخص کردن فعالیت‌هایی تعریف شود که برای اندازه‌گیری یا دستکاری آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی از پژوهشگران در انجام دادن پژوهش‌ها به جای سازه از اصطلاح متغیر استفاده می‌کنند (گال و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۷).

دانشمندان گاه از نظریه‌های خرد و کلان سخن می‌گویند. نظریه خرد برای تبیین مجموعه محدودی از پدیده‌ها شکل می‌گیرد. نظریه کلان می‌تواند پدیده‌های متعددی را تبیین کند. همچنین یک نظریه

ممکن است به این دلیل رشد کند که معلوم شده است می تواند پدیده های بیشتری را تبیین کند یا به این دلیل که برای تبیین پدیده ها، سازه های بیشتری را در خود جای می دهد. دو رویکرد در مورد شکل گیری نظریه وجود دارد (همان: ۳۰-۲۹):

▪ رویکرد اول یا همان نظریه زمینه ای (grounded theory) مستلزم آن است که فرد، سازه ها و قوانین را مستقیماً از داده های بی واسطه ای که گردآوری کرده است، استخراج کند؛ نه از پژوهش یا نظریه های قبلی. به عبارت دیگر سازه ها و قوانین در مجموعه خاص داده ها- که پژوهشگر گردآوری کرده است- زمینه چینی شده است. ثمربخش بودن سازه ها و قوانین را می توان در پژوهش های بعدی آزمود.

▪ رویکرد دیگر به شکل دادن نظریه این است که کار را با تنظیم یک نظریه آغاز و سپس با گردآوری داده های تجربی آن را به محک آزمون گذارد. این فرآیند آزمون سه مرحله دارد:

(۱) تنظیم یک نظریه

(۲) استنتاج پیامدهای قابل مشاهده این فرضیه

(۳) آزمون این فرضیه با انجام دادن مشاهدات

در جغرافیای انسانی همان گونه که پیشتر نیز بدان اشاره خواهد شد. با توجه به دیدگاه جغرافیدان نسبت به پوزیتیویسم منطقی و هرمنیوتیک و نیز قانونمند بودن و یا قانونمند نبودن جغرافیا و غیره رویکرد مشاهده شده متفاوت است. جغرافیدانان پایبند به پوزیتیویسم منطقی رویکرد دوم و جغرافیدانان هرمنیوتیک به رویکرد اول گرایش دارند. ضمن اینکه قائل به قانونمندی جغرافیای انسانی (قانون کلی یا جزئی) و قانونمند نبودن جغرافیای انسانی و نیز علم حقیقی بودن جغرافیا و یا علم اعتباری بودنش متفاوت می باشد.

۳- تفهم و تبیین

«فریدمن» بر این باور است که در ابتدا باید نسبت بین تبیین و فهم را روشن کنیم (صادقی، ۱۳۹۱: ۳). «تفهم» به معنای فهم، معرفت، قوه ادراک، دریافت، معقولات است. اصطلاح تفهم معادل فارسی کلمه

«verstehen» آلمانی، معمولاً در زبان انگلیسی «understanding» و در زبان فرانسوی «comprehension» ترجمه می‌شود. هر چند این دو اصطلاح نمی‌توانند معنای دقیق verstehen را برسانند.

«ریمون آرون» تفهم را چنین تعریف می‌کند: «از تفهم سخن می‌گوئیم، هنگامی که دانش معنایی کشف می‌کند که ذاتی حقیقت است و توسط آنها که واقعیت را زیسته‌اند یا آن را جدا کرده‌اند اندیشیده شده یا می‌توانست اندیشیده شده باشد (آرون، ۱۳۶۳: ۵۱)». «وبر» تفهم را الف: توانایی زیست مجدد امور حادث در وجدان دیگران، ب: ترجمه رفتار دیگری به وسیله دانش بر حالات درونی دیگری، ج: ترجمه معانی رفتار بر حسب دلیلی کمابیش قوی، تشریح می‌کند.

می‌دانیم که تبیین از نظر لغوی بیشتر به معنای توضیح دادن و روشن کردن است و مثلاً بیان معنای یک واژه نامانوس نوعی تبیین است که در آن آنچه قابل فهم نیست به آنچه قابل فهم است تحویل می‌شود، اما در بسیاری از دیدگاه‌ها در مورد تبیین یک رویداد آشنا و شناخته شده، به مفاهیمی نظری و مکانیسم‌های پیچیده اشاره می‌شود. بنابراین قوانین علمی به این دلیل تبیین‌گر رویدادها به شمار می‌روند که بیان مکانیسم تحقق رویدادها، آنها را قابل فهم می‌کنند. فهم در اینجا دیگر به معنای ارجاع یا تحویل یک رویداد نا آشنا به رویدادی آشنا نیست (صادقی، ۱۳۹۱: ۳).

در جغرافیای انسانی تفهم نقش بسیار اساسی در درک فضای جغرافیایی توسط بسیاری از جغرافیدانان در پدیدارشناسی هرمنیوتیک دارد.

۴- درک و تبیین

بین تبیین و درک تفاوت وجود دارد. بر این اساس، اگر ما تبیین را به عنوان یک فرآیند در نظر بگیریم که به دنبال شناخت قوانین و توصیف گره‌های عمومی برای پدیده‌های چندگانه است؛ پس درک، یک فرآیند است که به دنبال نشان دادن تفاوت‌ها و ویژگی‌های منحصر بفرد پدیده‌هاست. تبیین از طریق تحلیل به دست می‌آید، اما درک از طریق تجربه حاصل می‌شود (شورچه، ۱۳۹۴: ۳۸۰).

فصل نهم: جغرافیا و پدیده‌های شهری چشم‌انداز درک، ۱۳۹۴، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

۵- توجیه (Justification) و تبیین

«توجیه» در فرهنگ معین کسی را به سوی دیگری فرستادن، نیک بیان کردن مطلبی و سعی در موجه جلوه دادن کار یا حرف نابجا معنی شده است و در فرهنگ دهخدا توجیه کردن به معنی موجه ساختن آمده است.

در توجیه، هدف، علت یابی برای پدیده نیست، بلکه علت تراشی برای آن است (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۵۱۴). نگرش جبر جغرافیایی مهمترین مکتب جغرافیایی بوده است که با استفاده از آن بهره کشی های اقتصادی و تبعیضات نژادی توجیه شده است. همان گونه که می دانیم، جبرگرایی جغرافیایی یک نظریه فلسفی است که انسان را یکسره در بند شرایط زیستگاهی خود می داند. بنابراین، همین شرایط الگوهای زندگی او را رقم می زند (پاپلی یزدی، ۱۳۷۳: ۷).

جبر جغرافیایی که متفکرینی همانند «ابن خلدون»، «متسکیو»، «هردر» و برخی جغرافیدانان مانند «راتزل»، «ویلیام موریس دیویس»، «سمپل» و «هانتینگتن»، معتقدین بوده اند در واقع نظریه ای است که در آن شرایط محیطی، اساس قانون علی محسوب می شود به طوری که عوامل محیطی، بر فعالیت ها و تصمیم گیری ها، الگوهای زندگی و رفتارهای انسانی، مسلط می گردد و شرایط خود را به صورت گسترده بر مردم تحمیل می کنند (کاوندی و شاد دل، ۱۳۹۲: ۹۲). به این ترتیب انسان در اصل، برابر محیط طبیعی خود، منفعل است. بر طبق منطق جبرگرایان طبیعی، انسان در حکم گل رس است که می تواند به وسیله طبیعت شکل داده شود (پورا احمد، ۱۳۸۵: ۱۲۲). مثال های متعددی در مورد اعتقادات جبرگرایان وجود دارد. به اعتقاد آنان ناهمواری های خشن باعث ساده اندیشی، عقب ماندگی، محافظه کاری، روحیه غیر خلاق و آزادمنشی در بین کوه نشینان شده است. ساکنان صحرا به احتمال زیاد به خدا اعتقاد دارند لکن تحت فرمانروایی سلطان مستبد و ظالم زندگی می کنند. آب و هوای معتدل موجب قدرت اختراع، صنعتی شدن و دموکراسی می شود و اینچنین (همان: ۱۲۳).

امپریالیسم، میلیتاریسم، توسعه امپراطوری ها، بهره کشی های اقتصادی و تبعیضات نژادی با استفاده از این نظریه جغرافیایی اعمال خود را همواره توجیه نموده است.

فصل نهم جغرافیا و بهره برداری شهری چشم انداز کارس، دوره ۸۱، شماره ۳، سال ۱۳۹۸

البته در مقابل توجیه جغرافیدانان جبرگرا، مکتب امکان گرایی سر برآورد. رهیافت امکان گرایی در سال ۱۹۲۲ به وسیله «لوسین فور» وارد علم جغرافیا شد، اما شناخته شده ترین نماینده این مکتب فکری «ویدال دولابلش» جغرافیدان فرانسوی می باشد. این مکتب در چهارچوب رابطه انسان و محیط بر این اندیشه تاکید می کند که طبیعت، انسان را در مسیر ویژه ای حرکت نمی دهد، بلکه گزینه های مختلفی را به انسان ارائه می نماید که انسان در انتخاب آنها آزاد است (میرحیدر و حمیدی نیا، ۱۳۸۵: ۲۱). این مکتب اعتقاد دارد انسان جزئی از طبیعت است، اما با مهارت عقل و دانش و تکنولوژی خود می تواند بر طبیعت غالب شود (متقی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

در واقع مسئله محوری این مکتب فکری، آزادی انتخاب انسان می باشد. از نگاه این مکتب امپریالیسم، گسترش امپراتوری های استعماری و تفکر رشد ارگانیک به معنای نادیده گرفتن قابلیت ها و توانایی های انسان ها و جوامع انسانی بوده و در واقع جبر محیطی در پی «توجیه» سیاست های غیر اخلاقی و ناعادلانه با توسل به گزاره های علمی تلقی می گردد (میرحیدر و حمیدی نیا، ۱۳۸۵: ۲۱).

۶- کارکرد و تبیین

دو مفهوم کارکرد و علیت با وجود پیوند بسیار نزدیکی که با یکدیگر دارند، نمی توانند جایگزین یکدیگر شوند، حاصل آن که، اگر به تعریف عقلی از تبیین وفادار بمانیم و تبیین را بیان علت بدانیم، آنگاه کارکرد نیز معلولی است که بر اساس علت خود قابل تبیین است.

در جغرافیای انسانی، مکتب کارکردگرایی صاحب پایگاهی است. در این نظریه، جامعه یک سیستم سازمان یافته تلقی می گردد و همان طوری که هر سیستم از اجزاء و عناصر متمایز تشکیل شده، جامعه نیز به عنوان یک سیستم از گروه ها و سازمان های مجزا تشکیل شده است. این اجزاء به نحوی خاص با هم ترکیب شده و در مجموع یک کل را تشکیل می دهند. لازمه بقاء یک سیستم آن است که اجزاء و عناصر آن با هم در تعامل بوده و سیستم به صورت یکپارچه و در چارچوب عوامل محیطی نظیر جغرافیایی، ارزش ها و نظام های اجتماعی حرکت کند. این تعامل و همکاری که منطبق بر یک سری اصول و قوانین می باشد منجر به حفظ تعادل و بقاء سیستم شده و حتی اگر بخشی و اجزائی از آن دچار

تغییر و دگرگونی شود این همکاری به حفظ و ثبات کل کمک می‌کند. این نظریه هرگونه تغییر و تحول جزئی را ناشی از نیاز کارکردی جامعه می‌داند؛ به بیان دیگر در این نظریه جامعه به صورتی عمل کرده و پیش می‌رود که پاسخگوی احتیاجات کارکردی خود باشد و ساز و کارها به شکلی است که به حفظ وحدت، انسجام، تعادل و بقاء آن کمک کند (تقدیسی و هدایتی مقدم، ۱۳۹۰: ۷).

اکثر کارهای تجربی در جغرافیا را می‌توان از لحاظ شکل و قالب کارکردگرایانه تعبیر کرد. به طور مثال جغرافیای فرهنگی «کارل ساور» رویکردی کاملاً کارکردگرایانه دارد که در نحوه درک وی از چشم انداز در جغرافیای انسانی آشکار می‌شود (همان: ۸).

نکته حائز اهمیت در مکتب کارکردگرایی تفاوت آن با سایر مکاتب جغرافیایی در «تبیین» مسائل جغرافیای انسانی است. مکتب کارکردگرایی به لحاظ تاکید بر سیستمی بودن پدیده‌ها مشابهت زیادی با مکتب ساختارگرایی دارد. با این حال در مکتب ساختارگرایی بر کارکرد هر جزء و نیز وابستگی حیات آن جزء به کارکرد آن تاکید نمی‌شود و صرفاً بر رابطه سیستمی بین بخش‌های مختلف یک سیستم در تبیین تاکید می‌کند.

مکتب اکولوژیک به لحاظ اینکه در آن به واسطه تغییرات اکولوژی، کارکرد اجزاء سیستم‌ها می‌تواند تغییر یافته و منجر به تشکیل اجزاء جدید و یا حذف اجزایی از سیستم شود با مکتب کارکردگرایی و شکل ساختاری آن نزدیکی دارد. با این حال در این مکتب تاکید خاصی به سیستمی بودن پدیده‌های گوناگون فضایی در تبیین مسائل جغرافیای انسانی نمی‌گردد.

مکتب رادیکال تاکید جدی بر وجود عناصر گوناگون با ساختارها و کارکردهای مختلف در درون نظام اجتماعی دارد. بر این اساس این مکتب وجوه مشترک با مکتب کارکردگرایی دارد. با این حال نحوه نگرش در این دو مکتب متفاوت می‌باشد. مکتب کارکردگرایی ایجاد و بقاء اجزاء را به طور طبیعی بر اساس کارکرد آنها تبیین می‌کند و مکتب رادیکال تاکید بر ایجاد ساختارهای مناسب جهت ایجاد کارکردهای مورد در تبیین خود از مسائل جغرافیای انسانی دارد (همان: ۱۱ و ۱۲).

۷- مکانیسم و تبیین

مکانیسم در فرهنگ معین ترکیب و ساختمان چیزی، توصیف دقیق عملکرد یک دستگاه یا مراحل مختلف یک واکنش یا رخداد یک پدیده و ساز و کار تعریف شده است. در دانشنامه آزاد ویکی پدیا، مکانیسم، دستگاهی برای تبدیل نیروهای ورودی به نیروهای خروجی و نیز روالی که برای انجام هدفی برپا می شود تعریف شده است. این روال بر طبق این تعریف، با پاره های تشکیل دهنده اش را معمولاً به گونه ای جایگذاری می کنند که مجموعه پدیده آمده، کمابیش خودبخود و تکراری کار مورد نظر را انجام دهد. در حوزه روش شناسی، مکانیسم به مجموعه ای از اجزاء اطلاق می شود که به طور هماهنگ و در یک نظم قانونمند در ارتباط با یکدیگر کار می کنند و از تعامل آنها با یکدیگر اوصاف و کارکرد نهایی مکانیسم شکل می گیرد. فهم چگونگی تعامل اجزای یک مکانیسم با یکدیگر و نقش هر جزء در کارکرد نهایی یک مکانیسم، هدف نهایی پژوهش های تجربی پیرامون مکانیسم است. در این پژوهش ها، رفتار اجزاء با توجه به کارکرد نهایی مکانیسم توصیف می شود و کارکرد نهایی مکانیسم نیز بر اساس رفتار اجزاء تبیین می شود (صادقی، ۱۳۹۱: ۱۱).

در بحث از تبیین رویکردی مکانیستی وجود دارد که در آن ادعا شده که در بحث از تبیین به جای توجه به قانون باید به مکانیسم توجه کرد و حتی سایر بحث های فلسفه علم مانند ساختار نظریه، کشف و تأیید را نیز باید بر اساس مفهوم مکانیسم مورد بازبینی قرار داد. در این رویکرد استدلال شده که در فلسفه علم معاصر به پیروی از علوم تجربی بحث از مکانیسم جایگزین بحث از قانون شده است و از آن جا که اکنون دیگر دانشمندان در تبیین های علمی، مکانیسم رویدادها را کشف و بیان می کنند، فیلسوفان نیز باید تبیین را بر اساس مفهوم مکانیسم و نه قانون تعریف کنند (همان: ۱۰).

در همین راستا، قابل ذکر است، در جغرافیای انسانی، مکاتبی چون محیط گرایی، رفتارگرایی، فضایی و سیستمی؛ با تکیه بر رویکرد طبیعت گرایی، دانش جغرافیا را دانشی قانونمند می دانند. در حالی که پیروان مکاتبی از جمله امکان گرایی، استثناگرایی و مکاتب رادیکال (انتقادی و پست مدرن) به این قانونمندی اعتقاد ندارند (واتق و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۴۹).

در مکاتب دسته اول، با توجه به اعتقاد آنها بر قانونمندی علوم جغرافیایی در چارچوب پوزیتیویسم منطقی با تاکید بر دو اصل اعتقادی اثبات پذیری و تحقق پذیری و اصل یگانگی علوم، وظیفه جغرافیدان کشف روابط علی میان پدیده ها و تبیین پدیده های خاص با هدف کشف قوانین عمومی فضایی (شورچه، ۱۳۹۴: ۵۲؛ پوراحمد، ۱۳۸۶: ۲۵۶؛ رضویان و خزائی، ۱۳۹۰: ۱۴۸) بر تبیین و علت گرایی تاکید بیشتری دارد، هر چند که در بسیاری از مواقع مکانیسم را مورد توجه جدی دارند.

برای مثال، در نگرش فضایی، فرآیندها، پدیدارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیطی اند که در شرایط خاص و با یکپارچگی و نظم ویژه به وجود می آیند و مشخصات زمانی و مکانی را معلوم می دارند. آنچه که در جغرافیا مهم است شناخت مفهوم فرآیند مکانی-فضایی است. در این مفهوم، فرآیند شامل تغییر پدیدارها در مکان و زمانند. به نظر می رسد که ساختارهای فضایی-مکانی، فرآیندهای آرام در بستر زمانند، بنابراین قوانین در طول زمان تغییر می کنند (پوراحمد، ۱۳۸۵: ۹۰).

برخی از جغرافیدانان از جمله «دیوید هاروی» به وابستگی بین فرم های فضایی و فرآیندهای اجتماعی به عنوان یک امر ضروری در بررسی تاثیرات متقابل جغرافیا توجه کرده، در تحلیل ابعاد فضایی و فرم ها به تاثیرات فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی [در جغرافیای انسانی] تاکید می کنند. در تبیین زمانی، منطقی است که ابتدا فرآیند و سپس فرم بحث شود زیرا از نظر زمانی، فرم از فرآیند ناشی می شود. در واقع فرم های فضایی مکانی ممکن است به صورت نتیجه و پی آمد فرآیندها تفسیر و تحلیل شوند. یک فرم ممکن است نتیجه فرآیندهای گوناگون باشد و گاهی یک فرآیند اتفاقی ممکن است بیش از یک فرم به وجود بیاورد (همان: ۹۱).

در مکاتب دسته دوم به دلایلی چون منحصربفرد بودن مکان ها و فضاها، جغرافیایی، تکرارناپذیر بودن روابط حاکم در مکانی جغرافیایی در مکان های دیگر، دخالت و نقش اراده، انگیزه و اهداف متنوع انسانی در تولید و مدیریت مکان ها و فضاها، تفاوت قواعد و اعتباریات موجود در فضاها، جغرافیایی با سایر فضاها و جوامع و تفاوت های طبیعی میان مکان های جغرافیایی که امکان نیل به قوانین عام و فراگیر جغرافیایی را از میان می برد قائل به قانون در جغرافیای انسانی نبوده (واتق و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۵۸) و لذا در این مکاتب وجه قالب توجه به مکانیسم در مقایسه با تبیین (علت گرایی) می باشد

اما از سوی دیگر باید توجه داشت که بین تبیین، قانون و مکانیسم ارتباطی نزدیک برقرار و در واقع مکانیسم نوعی علت اما با تاکید بر فرآیند است. در چنین دیدگاهی است که برای مثال، طرح می گردد: «هدف از انجام پژوهش های شهری تبیینی، نشان دادن زنجیره تأثیرات پدیده ها بر همدیگر و از یکدیگر است. از این رو، برای نشان دادن این تأثیرات به صورت تجربی، پژوهشگران شهری باید تأثیرگذاری ها را تبیین کنند؛ و بیان نمایند که چگونه یک پدیده - متغیر وابسته - از یک پدیده دیگر - متغیر مستقل - تأثیر می پذیرد» (آندارنویچ و ریپوسا، ۱۳۸۰: ۱۲۱).

۸- توصیف (Description) و تبیین

منظور برخورد با پدیده در سطح است. هنگامی که واقعه ای را آن طور که رخ داده عینا وصف می کنیم اما به حریم علیت راه نیافته ایم (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۵۱۴). بسیاری از پژوهش ها مستلزم توصیف پدیده ای طبیعی یا اجتماعی است؛ یعنی توصیف شکل، ساختار، فعالیت، تغییر در طی زمان و ارتباط آنها با سایر پدیده ها و نظایر آن. بسیاری از کشف های مهم علمی از کار پژوهشگرانی برخاسته که به چنین توصیف هایی پرداخته اند (گال و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۹).

در مباحث مربوط به روش شناسی و فلسفه علم، معمولا «تبیین» را در مقابل «توصیف» قرار می دهند. در توصیفی علمی، پژوهشگر به ارائه گزارش تفصیلی در مورد خود واقعه، حادثه، پدیده یا جریان می پردازد و می کوشد پدیده مورد مطالعه خود را از زوایای مختلف بررسی کند و تصویری از آن ارائه دهد. در پژوهش توصیفی، ذهن پژوهشگر به خود حادثه توجه دارد و می خواهد بدون استمداد از اصول، قوانین و چارچوب های نظری تحلیلی و مفاهیمی از جمله علیت، نسبت، روابط، آنچه را که می یابد بدون وساطت چارچوب های مفهومی فوق و به طور مستقیم به نمایش بگذارد، اما در تبیین علمی، اهداف و انگیزه ها متفاوت است. تبیین یعنی اظهار صراحت و آشکار کردن و پرده برداری از امور که این امر با وساطت چارچوب های مفهومی و نظری صورت می گیرد (کجویان، ۱۳۷۱: ۲۴).

در جغرافیا نیز، در ابتدای راه جغرافیدانان خود را در برابر واقعیت منظره می یابد که وجه مرئی فضا است؛ وجهی که مستقیما مورد احساس و ادراک قرار می گیرد. لذا با توجه به صورت ها و یا در معنای وسیع

کلمه مورفولوژی آن را، نخست می توان توصیف و سپس تشریح کرد. اشکال و صورتها یا ناشی از محیط طبیعی هستند و یا منتج از مداخلات انسانی، که انگ خود را بر جبین فضا جای می نهد (سهامی، ۱۳۷۰: ۱۵).

جغرافیدان در برابر منظره کلی، در نخستین حالت می باید این مجموعه را به سه زیر مجموعه تقسیم کند که «ژبرتران^۱» به ترتیب آنها را «ظرفیت بوم شناسی» (قلمرو غیرجاندار)، «بهره برداری های زیستی» (اجتماعات جاندار) و «کاربست انسانی» نام می نهد. «مجموعه منظره» با واسطه کنش دیالکتیکی سه زیرمجموعه تحول می پذیرد. هر یک از گروه های این زیرمجموعه ها، از روندی تکاملی برخوردار است که خاص همان زیرمجموعه ها به حساب می آید. حساسیت در برابر تغییر و دگرگونی و روندهای تکاملی، از گروهی به گروه دیگری نهایت متفاوت است و هر گروه بر اساس مقیاس خاص خویش تحول می یابد؛ تا آنجا که اجتماعات گیاهی و حیوانی بر اثر مداخلات انسان تر از ظرفیت اکولوژیک (زیرساز زمین شناسی، آبها و مانند آنها) دستخوش تغییر می شوند. پاره ای از تحولات برگشت ناپذیر و پایدارند، پاره ای دیگر شکل دور به خود می گیرند و بالاخره برخی دیگر به صورت تناوبهایی از بحران و رکود ظاهر می شوند. جغرافیدان با مطالعه یک منظره، صور متعلق به هر گروه را طبقه بندی می کند و می کوشد تا جدولی از مناسبات را که به نحوی بیش و کم منظم و مستمر در بطن هر گروه از عناصر و میان زیرمجموعه ها وجود دارد، تدوین کند. او بدین ترتیب به طور ناخودآگاه، به تدارک یک الگو نائل می آید؛ جمع شدن ها و پراکندگی ها را متذکر می شود و بی نظمی ها را باز می نماید (همان: ۱۷-۱۶) و بدین سان جغرافیدان توصیفی از فضا را بیان می نماید که در واقع منظره ای را جهت بهره گیری از آن در مراحل بعدی تشریح و تبیین می آفریند.

لازم به ذکر است که پژوهش های توصیفی، یک گام فراتر از پژوهش های اکتشافی در جغرافیای انسانی هستند و نقشی به مراتب مهمتر از آنها دارند. برای مثال، پژوهش های توصیفی، نقش بسیار مهمی در پژوهش های شهری راهبردی دارند. این نوع از پژوهش ها، یک گام فراتر از پژوهش های اکتشافی هستند؛ چون در پژوهش های توصیفی، چشم اندازهای روشن تری از زمینه های جهت دهنده به حوزه های پژوهش شهری ارائه می شود. هدف اصلی پژوهش های توصیفی در تحقیقات شهری، فهم و درک

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز کارس، دوره ۱۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

پدیده مورد بررسی است؛ که معمولا با استفاده از داده های تجربی که مربوط به مشخصه های شرایط شهری منحصر بفرد است، حاصل می شود. باید این نکته را خاطرنشان کرد که برای افزایش دقت و درستی توصیف پدیده های مورد بررسی در پژوهش های شهری توصیفی، رعایت دو معیار ضرورت دارد:

۱- طرح پژوهشی باید دارای سنجشگرهای دقیقی برای مفاهیم و متغیرها باشد.

۲- طرح پژوهشی باید روش مناسبی برای گزینش داده های قابل اعتماد و بدون سوگیری داشته باشد.

در پژوهش های شهری توصیفی، امکان استفاده از تحلیل های آماری نیز وجود دارد، به عنوان مثال، در این گونه پژوهش ها، استفاده از پارامترهای آماری (مانند اندازه های گرایش مرکزی، توزیع فراوانی و نقاط پراکندگی) شیوه بسیار عالی برای نشان دادن مشخصه های پدیده مورد مطالعه است. البته باید به خاطر داشت، که استفاده از این پارامترها، کمتر از حد انتظار به پژوهشگران شهری اجازه می دهد که جسارت به خرج دهند و نظریه های استواری در مورد علل ایجاد پدیده مورد بررسی، ارائه دهند. برای رسیدن به این نقطه، پژوهشگران شهری ابتدا باید فراوانی مساله یا پدیده مورد مطالعه را به دست آورند و سایر عوامل مرتبط با پدیده های مورد نظر را بشناسند. پس از این مرحله است که پژوهشگران شهری، وارد مرحله تدوین طرح پژوهش شهری تبیینی می شوند (آندرانویچ و ریپوسا، ۱۳۹۰: ۱۱۷).

در ارتباط با توصیف و تحلیل علمی، «هاروی» مدعی شده است که در جغرافیا شش نوع از تشریح علمی را از یکدیگر تمیز داده است که به اعتقاد وی عبارتند از: توصیف آگاهانه، تحلیل مورفومتریک، تحلیل علت و معلولی، اشکال تشریح زمانی، تحلیل کارکردی اکولوژیکی و تحلیل سیستمی. توصیف آگاهانه، توصیف ساده آنچه که شناخته شده است؛ که کم و بیش نتیجه منظم کردن و طبقه بندی موفق داده هایی است که جمع آوری شده اند. در اینجا هیچ نظریه ای دخیل نیست، اما از آنجا که طبقه بندی معمولا از تعدادی از آراء از قبل تعیین شده در مورد ساختارش تبعیت می کند، این مشتمل بر عنصری از تئوری است. هاروی در سال ۱۹۶۹ میلادی به عنوان یک مبلغ انقلاب کمی توصیف آگاهانه را به پائین ترین مرتبه تشریح تنزل داد؛ اگرچه متذکر شد از این طریق مطالب پیچیده ای ارائه شده اند. از طرف دیگر، مبلغین روش های هرمنیوتیک در مکاتب فکری اومانیزم غالباً تاکید بر توصیف آگاهانه می کنند و

تدقیقی بر «تئیین» دروش شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

معتقدند که کیفیت یک توصیف چه بسا بیشتر مدیون ژرفی آگاهی و روشنی بیانات و شاید همچنین مدیون تعهد شخصی محقق باشد تا مدیون مراحل روش شناسی فنی (جنسن، ۱۳۷۶: ۱۵۱).

جدول ۱: شش نوع تشریح علمی در جغرافیا به زعم هاروی

نام تشریح	توضیحات
توصیف آگاهانه	منظور از آن، توصیف ساده آنچه که شناخته شده است، می باشد که کم و بیش نتیجه منظم کردن و طبقه بندی صحیح داده هایی است که جمع آوری شده اند. هیچ نظریه ای در آن دخیل نیست، اما می تواند مشتمل بر عنصری از تئوری باشد. طرفداران انقلاب کمی پائین ترین مرتبه به آن را در مراحل تشریح علمی قائل هستند و طرفداران هرمنیوتیک بر آن تاکید دارند.
تحلیل مورفومتریک	شکل خاصی از توصیف آگاهانه است که در آن سیستم بخشیدن و طبقه بندی، از یک مختصات هندسی فضایی بسط می یابد. در نتیجه این امر، می تواند به مدل های پیش بینی کننده منجر شود.
تحلیل علت و معلولی	به دنبال رابطه پیدایش معلول از طریق علت است. به نظر او اگر معلول به دنبال علت پدید نیاید، قانون علی باید رد شود.
تحلیل زمانی (تاریخی)	این نوع تحلیل که در واقع نوعی تحلیل علی است، توصیف یا تشریح پدیده ها در رابطه با تحولات و تطورات آن در زمان فراهم می گردد.
تحلیل کارکردی	می تواند در درک و فهم پاره ای از شرایط لازم برای کارکرد یک پدیده خاص در درون سیستم معلوم کمک نماید. با این وجود نمی توان با استفاده از این تحلیل هر دو شرط لازم و کافی برای تشریح یک پدیده امکانپذیر و واضح را به دست آورد. هیچ دلیلی برای عدم توجه به عناصر کارکردی در تلاش تشریحی وجود ندارد، ولی باید امکان ضعف منطقی در این روش را در نظر داشت.
تحلیل سیستمی	تحلیل سیستمی به عنوان یک وسیله روش شناسانه برای ساختن شکل جدیدی از یک ترکیب جغرافیایی به کار گرفته شده و نقش انسان ها در اکوسیستم طبیعی بار دیگر به عنوان یک موضوع مشترک مطالعاتی برای جغرافیای طبیعی و انسانی ارائه شده است و جغرافیا به عنوان اکولوژی انسانی بار دیگر موضوع بحث شده است.

منبع: (آسایش و مشیری، ۱۳۸۹: ۹۹)؛ استخراج و تلخیص و تدوین: نگارنده

۹- بهبود و تبیین

این نوع از دانش پژوهشی به تاثیر مداخله یا اقدام مربوط است. مثال هایی از مداخله در حرفه های مختلف عبارتند از: دارو درمانی ها در پزشکی، ساختن مواد در مهندسی، راهبردهای بازاریابی در تجارت و برنامه های آموزشی در تعلیم و تربیت و غیره (گال و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۲).

تمام شاخه های جغرافیا، از جمله و به ویژه جغرافیای انسانی نیز هدف شماره یک خود را بهبود کیفیت زندگی بشر تعریف نموده اند. لذا در فلسفه جغرافیا، تبیین مسائل جغرافیایی می باید در راستای بهبود

فصل نهم: جغرافیا و برنامه ریزی شهری - چشم انداز نگرار، ۱۳۹۸

کیفیت زندگی بشر به صورت پایدار اتفاق افتد. امر مهمی که بدون توجه به عامل پیش بینی در تبیین جغرافیایی امکانپذیر نباشد.

۱۰- پیش بینی و تبیین

نوع دیگر دانش پژوهشی در پیش بینی مطرح است که عبارتست از توانایی پیش بینی پدیده ای که در زمان «ب» اتفاق خواهد افتاد، بر اساس اطلاعاتی که در زمان «الف» و پیش از زمان «ب» در اختیار است (گال و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۰).

روشن است که با تبیین یک رویداد می توان رویدادهای مشابه را پیش بینی کرد. در هر تبیینی از قوانینی استفاده می شود که به دلیل کلیت. ضرورتی که دارند نه تنها بیان می کنند که اشیاء چگونه هستند، بلکه بیان می کنند که اشیاء باید چگونه باشند. البته در این ارتباط، تجربه گرایان مسئله «هیوم» را یادآوری می کنند که بر اساس آن با کمک تجربه تنها می توان هست ها را یافت و از توصیف آنها هیچ بایدی به دست نمی آید (صادقی، ۱۳۹۰: ۸۶).

۱۱- نسبت تبیین با توصیف، بهبود و پیش بینی

پژوهشگران در وضع ایده آل، تبیین های خود را به منزله نظریه هایی درباره پدیده های مورد تحقیق تنظیم می کنند. نظریه، تبیینی است از مجموعه معینی از پدیده های مشاهده شده بر حسب نظامی از سازه ها و قوانینی که این سازه ها را به یکدیگر مربوط می کنند (گال و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۶). که با توصیف پدیده، خاصیت بهبود بخشی و توان پیش بینی کنندگی دارد.

بنابراین، تبیین، سه نوع توصیف، بهبود و پیش بینی را در بر می گیرد. اگر پژوهشگران بتوانند پدیده ای را تبیین کنند، بدان معناست که می توانند آن را توصیف و پیامدهای آن را پیش بینی کنند و می دانند چگونه مداخله کنند تا آن پیامدها را تغییر دهند.

فصل نهم جغرافیا و برنامه ریزی شهری چشم انداز راکرس، دوره ۱۱، شماره ۳، بهار ۱۳۹۸

تدقیقی بر «تبیین» در روش شناسی جغرافیای انسانی

سه رکن اساسی هر اثر و تحقیق جغرافیایی: کجایی، چگونگی و چرایی است. به عبارت دیگر، ماهیت جغرافیایی یک اثر جغرافیایی توسط این سه مشخص می گردد و لذا «تبیین جغرافیایی» در جغرافیای انسانی، می باید به جهت حفظ ماهیت جغرافیایی اش بر این سه استوار باشد.

در این بین، کجایی و یا به عبارتی مکان کانون علم جغرافیاست و فرهنگ انسانی و تجربیات انسان را می سازد و آن را تغییر شکل می دهد. در جغرافیا مکان جایی است که از درهم تنیدگی نمودهای ظاهری، کارکردها، نقش ها و نمادها تشکیل شده است و به صورت پیوستگی و همبستگی عوامل طبیعی و فرهنگی نمود می یابد (شکویی، ۱۳۷۵: ۲۷۴).

دومین رکن در تحقیقات جغرافیایی چگونگی است. این عامل در واقع بر روابط منطقی و علمی پدیده ها در مکان دلالت دارد. چگونگی، صفت و خصیصه بارز یک توصیف جغرافیایی است و موید این است که پدیده مکانی به چه صورت در مکان شکل می گیرد و در طول زمان با چه الگوهایی تغییر می یابد. این در واقع توجیه علت و معلولی از پدیده های مکانی است.

علت یابی و بررسی روابط علت و معلولی نشانگر مرحله چرایی یک تحقیق جغرافیایی است که بازیابی و بازآفرینی علت شکل گیری پدیده های مکانی را مشخص می کند. چرایی به شناخت پدیده های مکانی کمک می کند و فرآیندی برای ساخت هویت مکان و عوامل موثر بر شکل گیری آن است. همچنین بازتابی از دگرگونی ها، ارزش ها، هدفها و نگرش های انسانی است و به عبارت دیگر نوعی بازساخت جغرافیایی است (جاوری و صابری فر، ۱۳۹۱: ۱۲).

در جغرافیا، در مرحله تبیین، پاسخ های کافی به سوال های چرا و چگونه داده می شود. اغلب سوالات در جغرافیا و جغرافیای کاربردی تنها یک پاسخ ندارند، بلکه به پاسخ های گوناگون احتیاج است. نکته مهم در مرحله تبیین، این است که موضوع مورد بحث به نحوی بیان شود که پذیرفتنی باشد. در همه علوم و جغرافیا، تئوری ها و نظریه ها در کانون مرحله تبیین قرار می گیرد. مثال های چندی مرحله تبیین را بهتر روشن می کند:

- چرا و چگونه ساخت قطاعی شهر به وجود می آید؟
- چرا و چگونه ساخت اجتماعی محله، در داخل شهرها دگرگون می شود؟
- چرا و چگونه، منطقه حاشیه نشین شهر تشکیل می شود؟

با توجه به سوالات فوق، تبیین، توضیح و تفسیر درباره علت یا علل ظهور یک واقعه یا پدیده جغرافیایی و نتایج حاصل از آن است. به سخن ساده، در مرحله تبیین در پی یافتن علت یا علل یک پدیده و نتایج و اثرات حاصل از آن در فضای جغرافیایی هستیم (شکوئی، ۱۳۶۸: ۹۱). اما آنچه که تبیین در جغرافیای انسانی را مسئله به گونه ای بغرنج می نمایاند، تاکید بر نقش قانون در تبیین از یک طرف و جغرافیای انسانی بنا به ذات متغیر و پیچیده انسانها و روابط پیچیده، متغیر و تعمیم ناپذیر آنها به معنای قانون کلی با محیط و غیره از سوی دیگر است.

بنابراین، گرچه بر تقدم سه رکن مذکور در تمام مکاتب جغرافیایی اتفاق نظر وجود دارد. اما از منظر هستی شناسانه ریشه دارترین مباحث در علوم جغرافیایی، ماهیت و موضوع علم جغرافیا، و در این چارچوب ماهیت جغرافیای انسانی، می باشد که حاصل آن دیدگاه های مختلف روش شناختی بوده است که هر کدام در خصوص ماهیت تبیین ها و اشکال آنها نظریات مختلفی داشته که ماحصل نحله های تبیینی متفاوت و به عبارت دیگر روش شناسی های تبیینی مختلف شکل گرفته است.

این تفاوت دیدگاه ها در ارتباط با رویکردهای مختلف نسبت به «تبیین» را می توان در سطوح عمیق تر، پاسخ به این سوال دانست: آیا اصولاً علم جغرافیا و به ویژه جغرافیای انسانی قانونمند است؟ و آیا جغرافیا جزء علوم اعتباری است یا حقیقی؟ و در سطحی عمیق تر، نسبت جغرافیای انسانی با طبیعت و جغرافیای طبیعی و روشهای آن چگونه است؟ به عبارت دیگر، به صورت مشخص نیاز به پاسخ به سوال های زیر می باشد؛ که در سطور آینده بدان پرداخته شده است:

- آیا تفاوتی مابین تبیین مسائل در حوزه مطالعاتی جغرافیای طبیعی و انسانی وجود دارد؟ و یا به عبارت دیگر آیا مطالعات در جغرافیای انسانی با جغرافیای طبیعی (علوم طبیعی) متفاوت است یا خیر؟

- آیا جغرافیای انسانی قانونمند است یا خیر؟

نخل نامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز دگرگون، دوره ۱۱، شماره ۳، بهار ۱۳۹۸

- در صورت قائل بودن به قانونمندی علم جغرافیای انسانی، آیا قوانین این علم در حوزه علوم حقیقی قابل طرح است یا علوم اعتباری؟
- در صورت قائل بودن به قانونمندی جغرافیای انسانی، قوانین واقعا برگرفته از جهان خارج و عالم طبیعت و رفتار انسان هستند؟ و یا قوانین چیزی، جز آنچه در جامعه علمی، توسط دانشمندان جعل شده است نیست؟

پاسخگویی به این سوال ها از آن سو دارای اهمیت است؛ که جغرافیا طی تاریخ گذشته خود، بارها موضوع و در نتیجه، تعریف خود را تغییر داده است. قلمرو جغرافیا، نخست مطالعه پوسته جامد زمین بوده است. سپس موضوع آن به مطالعه روابط میان انسان و محیط و سرانجام به بررسی مسئله سازماندهی فضا تغییر یافته است. جغرافیای سنتی، نخست آن را به صورت دانشی جزئی نگار مطرح کرد، دانشی که به موضوعاتی خاص توجه نشان می داد. سپس نوبت به جغرافیای نو رسید، که در صدد بود از آن دانشی قانون یاب و مستعد کشف قانون مندی های فضا بپردازد (شبلینگ، ۱۳۸۵: ۱۳۳) و در همین مدت سوال هایی به مانند سوال های فوق الذکر و به ویژه تفاوت و یا تشابه ماهیت جغرافیای انسانی و جغرافیای طبیعی در جریان بوده است که بر روش شناسی و شناخت شناسی جغرافیای انسانی موثر بوده است؛ و در هر حقیقت جریان حرکتی آن را مشخص نموده است.

در همین راستا، اثبات گرایان معتقدند که تنها یک منطق علوم طبیعی وجود دارد و لذا می توان از این منطق در در تبیین مسائل در جغرافیای انسانی بهره برد. اما روش شناسی تفسیری در جغرافیای انسانی، قائل به تفاوت ماهوی مابین جغرافیای انسانی و طبیعی بوده و لذا به علت پیچیدگی انسانها و روابط آنها با محیط، بیشتر از تبیین بر «تفهم» تاکید دارد. در کنار این دو، روش شناسی انتقادی در پی نقد واقعیت ها در جغرافیای انسانی با بهره گیری از مفاهیم متعالی فلسفی است. بنابراین برای دستیابی به این مهم از تبیین نظم موجود در بستر محیط و در چارچوب جغرافیای انسانی و متمرکز شدن بر روی بحرانهای موجود به طریقی که بتوان آن را در راستای اهداف متعالی فلسفی به وضع دیگری تبدیل نمود، بهره می برد. در هر حال، مسئله «تیین» یا «تفسیر» محوری همواره موضوع کانونی هستی شناسی جریانات فکری

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز ناگرس، دوره ۱۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

جغرافیایی، همان گونه که خواهیم دید، بوده است. به عبارتی آیا علل پدیده ها در جغرافیای انسانی قابل کشف است یا تنها می توان فهمی عمیق از معنای کنش های انسانی در جغرافیای انسانی داشت. اما، در ارتباط با پاسخ به سوال قانونمندی علم جغرافیای انسانی، همان گونه که پیشتر نیز بدان اشاره شد، در علم جغرافیا، مکاتبی مانند محیط گرایی، رفتارگرایی، فضایی و سیستمی، با تکیه بر رویکرد طبیعت گرایی، دانش جغرافیا را دانشی قانونمند می دانند؛ این مکاتب با تکیه بر پوزیتیویسم منطقی و اصول آن چون اعتقاد به یگانگی علوم و اصل تحقق پذیری (اثبات گرایی) و غیره و ترکیب تجربه گرایی و خردگرایی سعی در تبیین جغرافیایی، در فاصله گیری از دریافت شهودی و تفسیری دارند؛ به عبارتی این عده جغرافیدانان نه تنها از نظر فلسفی بلکه از جهت روش شناسی نیز تحت تاثیر پوزیتیویسم منطقی قرار دارند.

زمینه های این نوع نگرش در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نهاده شد. در سال ۱۹۵۳، در مقاله ای، استشناگرایی در جغرافیا را مورد انتقاد قرار داد و از بکارگیری قوانین فضایی در آرایش پدیده های جغرافیایی دفاع کرد. او اساس تبیین در جغرافیا را تنها در بکارگیری قوانین فضایی جستجو می کرد و چنین به اظهار نظر می پرداخت: «توصیف، هر چند که با طبقه بندی همراه باشد نمی تواند پراکنندگی و شکل آرایش پدیده ها را در سراسر جهان تبیین کند. در جهت تبیین پدیده ها لازم است که آنها را به وسیله قوانین ارزیابی کنیم (شکوئی، ۱۳۷۵: ۳۱). توان گفت که در تثبیت این پارادایم نو، آثار «ویلیام بونج» (جغرافیای نظریه ای)، «پیتر هاگت» (تحلیل مکانی در جغرافیای انسانی)، «دیوید هاروی» (تبیین در جغرافیا) و آبلر، آدامز، گولد (سازمان فضایی) که بر پایه تفکرات شیفر تدوین یافته بود، بسیار موثر بوده است (همان: ۳۴).

در این میان از تاثیرگذارترین کتب، کتاب «تبیین در جغرافیا» اثر «دیوید هاروی» می باشد. هاروی، بیشتر تفکرات خود را از بزرگان این مکتب نظیر «رودلف کارناب» و «کارل گوستاو همپل» گرفته بود و از این جهت بر جغرافیدانان قبل و زمان خود که در روش شناسی و فلسفه جغرافیا کار کرده اند، برتری داشت، زیرا از پایگاه های فلسفی استواری برخوردار بود. همه تلاشهای هاروی بر این بود که در کتاب تبیین در جغرافیا، دانش جغرافیا را در داخل مکتب پوزیتیویسم منطقی جای دهد. هاروی اساس منطق قیاس تبیین را از فیلسوفان مکتب پوزیتیویسم می گیرد و اصولاً پوزیتیویسم منطقی را در تبیین دخالت می دهد. وی

مجله علمی جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز زاگرس، دوره ۱۸، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

در کتابش معتقد است که جغرافیا به توصیف و تحلیل تفاوت ناحیه ای سطح زمین می پردازد، لذا شامل دو قسمت می باشد. قسمت اول آن با کلمه «چگونه» سر و کار دارد که می بایستی در مورد پدیده ها به مطالعه پردازیم. بنابراین به طور خاصی این موضوع با دو عملکرد از توصیف و تبیین روبرو می شود. قسمت دوم شامل کلمه «چه» می باشد و به مفهوم آن است که درباره چه مسئله ای باید مطالعه کنیم (بهفروز، ۱۳۷۸: ۶۳).

هاروی اعتقاد دارد که تبیین در حد زیادی فارغ از علاقه ما به بنیادهای فلسفی آن مسئله، یک عمل منطقی است، لذا تبیین جغرافیایی می باید از نظر منطقی معنادار بوده و وظیفه جغرافیدان آن است که از قوی بودن استدلال ها، با دلیل بودن قیاس ها و استنتاج های حاصله و نیز از تجانس درونی روش تحقیق به کار برده شده اطمینان حاصل نماید (Harvey, 1969: 6). در همین ارتباط، وی معتقد است که برای ایجاد یک تبیین، بایستی سه موضوع را مورد توجه قرار داد (بهفروز، ۱۳۷۸: ۶۴):

۱. مهمترین بررسی نسبت به ساختن یک تبیین، شامل بررسی قیاسی-پیش بینی کننده باشد. بنابراین، هدف آن است که از این طریق به ایجاد بیانیه ها یا قوانین نائل شویم و به طور تجربی نشان دهیم که این قوانین بر رفتار انواع گوناگون وقایع احاطه دارند. آنگاه، قانون می تواند در حد، یک بیانیه حقیقی جهانی باشد.

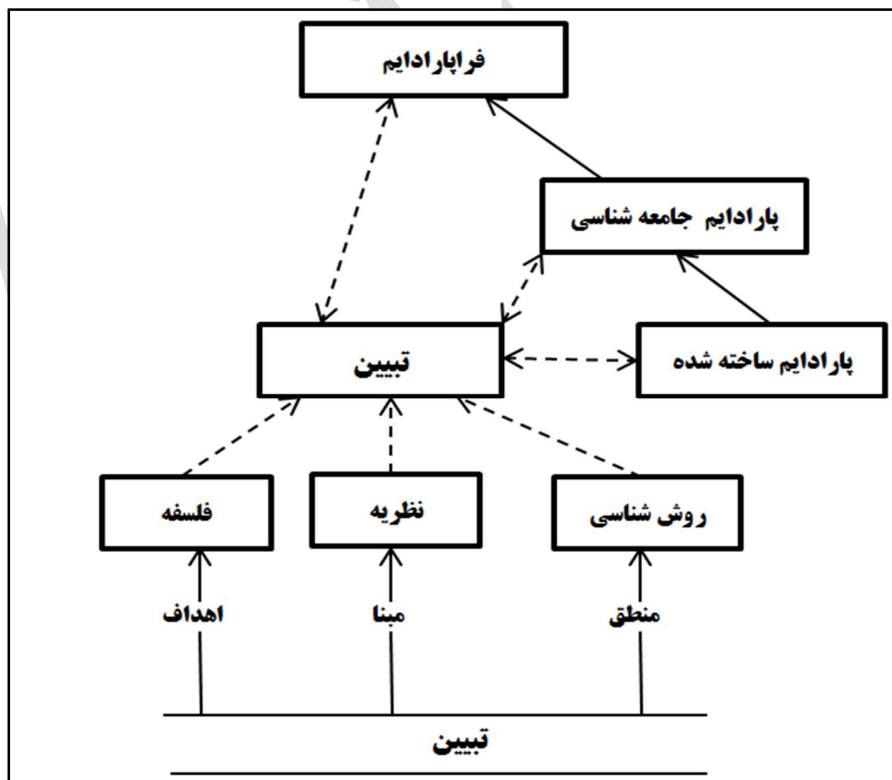
۲. مورد دوم که در ایجاد یا ساختن یک تبیین بایستی مورد توجه قرار گیرد، شامل دیدگاه رابطه ای است. در این دیدگاه، تبیین به صورت موضوعی مورد توجه است که واقعه را از لحاظ تشریحی به وقایع دیگر مربوط کند. به عنوان مثال، ممکن است رفتار سیاره ها در ارتباط با نمایش مشابهی در مورد سیب های در حال افتادن از درختها توجیه شود. در هر حال، ذات تبیین در تهیه شبکه ای از ارتباطات (اتصالات) بین وقایع قرار می گیرد.

۳. مورد سوم در بنا نمودن تبیین ساختن مدل است. بنابراین، تبیین، توصیف چیزی را که مشاهده نمی شود در بر می گیرد. اما به عنوان مثال ممکن است که این امر از طریق قیاس نیز به دست آید. لذا، احتمال دارد که ما اتم ها را به وسیله توپ های بلیارد و ساختارهای شیمیایی پیچیده را با مدل های طبیعی نمایش بگذاریم. در این صورت برای ایجاد یک تبیین به خواسته خود می رسمیم.

تدقیقی بر «تیین» در روش‌شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

در انتها هاروی در ارتباط با مدل‌ها به نقش و جامعیت پارادایم‌ها در تبیین مسائل جغرافیایی اشاره نموده است.

در همین ارتباط «میلتون هاروی» و «براین هالی»، جغرافیدانان آمریکایی، تبیین در جغرافیا و ارتباط آن با روش‌شناسی، نظریه، تفکر و پارادایم را به نمایش گذاشتند.



شکل ۱: تفکر، پارادایم و تبیین از میلتون هاروی و براین هالی (شکوئی، ۱۳۷۵: ۳۷)

مبنتی بر این نمودار، در فرآیند تبیین، فلسفه، سنجش نقادانه هدف‌های تبیین و چگونگی رسیدن به این هدفها را به عهده می‌گیرد. نظریه به منزله ایجاد مبنایی جهت تبیین مطرح می‌شود. در جغرافیا، به عنوان مثال، نظریه‌های فضایی نظیر مکان مرکزی کریستالر و نظریه محل استقرار فضایی، شالوده‌هایی برای تبیین پراکندگی‌های فضایی، سازمان فضایی و کنش متقابل فضایی تشکیل می‌دهند. منطبق بر این نمودار،

فصلنامه جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، چشم‌انداز ناکرس، دوره ۱۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

روش شناسی رشته جغرافیا، استفاده از منطق در تبیین می باشد. از مطالعه نمودار هاروی و هالی می توان به نتایج زیر دست یافت (شکوئی، ۱۳۷۵: ۳۸):

۱. تبیین مبنا را از نظریه می گیرد و هر مشاهده جغرافیایی، در روشنایی های نظریه امکانپذیر می باشد.
 ۲. تبیین، روش شناسی خود را از منطق اخذ می کند و منطق یا نظریه برهان، نظریه استنتاج درست است.
 ۳. تفکر، به طور کلی به هر حرکتی که در تصورات، مفاهیم و غیره، در ذهن ما رخ دهد گفته می شود.
- همچنین می توان جغرافیدانان قائل به قانونمندی جغرافیای انسانی را به دو گروه تقسیم بندی نمود: ۱. گروهی که جغرافیا را علم حقیقی می دانند و ۲. گروهی که جغرافیا را علم اعتباری می دانند.

در دیدگاه گروه اول، فضای جغرافیایی به عنوان یک واقعیت و وجود حقیقی در همه مقیاس ها، از سطح محلی تا کروی، به مثابه یک ساختار (با جنبه های مرئی و نامرئی) مورد توجه قرار می گیرد. شناخت و کالبد شکافی ساختار، عناصر و ابعاد آن، روابط بین عناصر و ابعاد ساختاری، پدیدارهای فضایی، اشکال و ترکیبات فضا؛ با هدف تبیین مفاهیم پایه، کشف قوانین و حقایق علمی، تولید نظریه های قابل تعمیم، الگویابی پدیده ها و ابعاد مکانی آنها، آمایش فضا، خلق فضای زیست مطلوب، عدالت فضایی و هم زیستی عناصر انسانی و طبیعی برای حفظ تعادل های اکولوژیک در فضا، چارچوب معرفت شناسی علم جغرافیا را در این نگرش تشکیل می دهد. جغرافیدانان طرفدار این نگرش قائل به جامعیت آن بوده و ادعا دارند که این نگرش در بطن خود دیدگاه های ربطی (رابطه انسان با محیط) و پدیداری را نیز شامل می شود. علاوه بر آن، موضوع آن امری واقعی و حقیقی، قابل مطالعه و جزء ضروریات زندگی بشر است. بنابراین، از سرشتی مستقل برخوردار است که می تواند تکیه گاه محکمی برای تبیین فلسفه علم جغرافیا باشد (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۳).

به طور کلی نظریه پردازان مکتب جغرافیا به عنوان علم فضایی نظیر «ویلیام بانج»، «فرد کورت شیفر»، «ویلیام گریسون»، «ریچارد موریل»، «برایان بری»، «ادوارد اولمن»، «جی. آر. گولدا» و «دونالد هودسون» در تحلیل ماهیت جغرافیا و شناخت فلسفه این علم، روی نکات زیر تاکید می کنند (آسایش و مشیری، ۱۳۸۹: ۵):

۱. ماهیت نظام مند جغرافیا

۲. تدوین قوانین مورفولوژیک و تاکید بر الگوها و روندها
 ۳. تبیین نظام پذیری الگوهای مکانی و فضایی
 ۴. آرایش فضایی پدیده ها و بهره گیری از تحلیل سیستمی در جغرافیا
 ۵. حذف استثنائگرایی در قلمرو جغرافیا
 ۶. بی ارزش شدن ماهیت جغرافیا در صورت پذیرش آن به عنوان علم مطالعه نواحی ویژه و در نهایت بی اعتبار شدن جنبه علمی یا نظام مندی آن
 ۷. تاکید بر روش شناسی کمی در قلمروی جغرافیا
 ۸. تاکید بر عامل فاصله به عنوان یک عامل مهم در تبیین پدیده های فضایی و روابط فضایی
 ۹. تاکید بر عامل پراکندگی پدیده ها بیش از خود پدیده ها
- در این دیدگاه، شناخت و سامان دهی فضای جغرافیایی در همه مقیاس ها، شامل این ابعاد مختلف است (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۵):
۱. شناخت و تبیین ساختار و قانونمندی های اکوسیستم جغرافیایی فضا
 ۲. شناخت و تبیین پدیده های فضایی و الگوهای پخش و سامان آنها در فضا
 ۳. شناخت و تبیین علت وجودی، ساختار و کارکرد پدیده های فضایی (بسیط و سنتزی)
 ۴. شناخت و تبیین روابط سیستمی تک بعدی و چند بعدی، اعم از علت و معلولی یا کنش متقابل فضایی طرفداران این نگرش به جغرافیدانانی که قائل به ماهیت میان رشته ای جغرافیا هستند، انتقاد دارند. به اعتقاد آنها، این دیدگاه (ماهیت میان رشته ای جغرافیای انسانی)، ماهیت مستقل و ذاتی جغرافیا را به عنوان رشته ای علمی به پرسش می کشد و موجودیت آن را به عنوان معرفتی مستقل که واقعیت و حقیقتی را در جهان خلقت مطالعه می کند به چالش می کشد (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۲). البته در بین قائلین به مطالعات فضایی، گروهی نیز به ماهیت میان رشته ای جغرافیا اعتقاد دارند. به اعتقاد این گروه، تحلیل و تبیین فضا، مسئله ای چند بعدی است که بررسی و درک این پدیده از یک سو مستلزم شناخت جنبه های گوناگون محیط طبیعی است که در قلمروی علوم مختلف است، و از سوی دیگر مهمترین بعد تولید فضا جنبه انسانی، اجتماعی و اقتصادی-سیاسی است که تحلیل واقع گرایانه آن تنها در پیوند با علوم مختلف دیگر

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز زاگرس، دوره ۱۱، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۸

میسر می شود (افراخته، ۱۳۹۵: ۱۲۴). همچنین در بین معتقدین به مطالعات فضایی، سعی در فهم فضای جغرافیایی با بهره گیری از پدیدارشناسی هرمنیوتیک در مقابل روش های کمی و قانونمند و تبیینی داشته اند؛ که در سطور آینده تشریح خواهد گردید.

اما گروهی که قائل به این هستند که جغرافیا جزء علوم اعتباری هستند (قائل به قانونمندی جغرافیای انسانی)، این گروه با توسل به اعتباری بودن علم جغرافیا استدلال می نمایند که به این دلیل، قانونمندی مبتنی بر فراوانی مصادیق نبوده و لذا اگر یک گزاره جغرافیایی، گزاره ای شخصی محسوب شود و میان موضوع و محمول آن را رابطه علی باشد، آن گزاره در حکم قانون و قاعده ای کلی خواهد بود که قابل تعمیم به همه مکان ها و فضاهاست (واتق و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۵۰). برای مثال:

- موقعیت جغرافیایی کشورها در امنیت ملی آن ها نقش مستقیمی دارد (قضیه کلی و عمومی)؛
- موقعیت جغرافیایی ایران در امنیت ملی این کشور نقش مستقیم دارد (قضیه شخصی و علمی)؛
- برای نیل به توازن و پایداری فضایی در هر کشور (موضوع کلی)، باید برنامه راهبردی آمایش سرزمین را اجرا کرد (گزاره علمی)؛
- برای نیل به توازن و پایداری فضایی در ایران (موضوع جزئی)، باید برنامه راهبردی آمایش سرزمین را اجرا کرد (گزاره علمی)

به اعتقاد این گروه، قوانین جغرافیایی (مکان) به اندازه قوانین فیزیک یا ریاضیات قطعیت ندارند، مثلاً وسعت شهر با جمعیت آن رابطه دارد، اما اندازه این رابطه در مناطق مختلف کم و زیاد می شود، به عبارت دیگر، در توزیع پدیده ها درون مکان، نظم مسلمی وجود دارد؛ زیرا خود الگوی توزیع و پراکنش به دلیل تغییر یکی از عناصر تشکیل دهنده مکان تغییر می کند؛ بنابراین، ممکن است رابطه تا اندازه ای تغییر کند. از این رو بهتر است به این دلیل و نیز وجود عامل خطا جزء قوانین احتمالات در تبیین در نظر گرفته شود. در نهایت این گروه از جغرافیدانان با اشاره به قوانین عام و فراگیر، به زعم خود، بر قانونمندی جغرافیا و از جمله جغرافیای انسانی تاکید می کنند:

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز نگرش، دوره ۱۱، شماره ۴۹، بهار ۱۳۹۸

جدول ۲: اصول عمومی جغرافیایی به زعم قائلین به علم اعتباری بودن جغرافیا

ردیف	اصول عمومی جغرافیایی
۱	اصل مکان گزینی در همه فضاهای جغرافیایی
۲	اصل کانون گرایی در همه فضاهای جغرافیایی
۳	مکانی بودن فعالیت انسان در فضا
۴	کش متقابل فضایی، محصول ویژگی های متفاوت مکانهاست
۵	اصل ویژگی های ساختاری و کارکردی در همه فضاهای جغرافیایی
۶	اصل ناحیه بندی در همه فضاهای جغرافیایی
۷	اصل آمایش و سازماندهی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...) در همه فضاهای جغرافیایی
۸	اصل سازماندهی سیاسی فضا در همه فضاهای جغرافیایی
۹	اصل وجود اندیشه و آرمان سیاسی در همه فضاهای جغرافیایی
۱۰	فرآیند ملت سازی، دولت سازی و قلمرو سازی در همه فضاهای جغرافیایی
۱۱	اصل توزیع منابع در همه فضاهای جغرافیایی
۱۲	اصل برنامه ریزی در همه فضاهای جغرافیایی
۱۳	اصل سلسله مراتب گرایی در همه فضاهای جغرافیایی
۱۴	امکان مقایسه فضاها با یکدیگر و ارزیابی آن ها از حیث اصول فوق

(منبع: همان: ۷۶۲)

در کنار گروه های ذکر شده می باید به پدیدارشناسان و قائلین به ماهیت ربطی علم جغرافیا که سابقه ای طولانی تر در این علم دارند، حتما، اشاره نمود.

در دیدگاه پدیدارشناسی، پدیدارشناسی و مطالعه پدیدارهای عینی و پراکنش آنها در فضای جغرافیایی مورد توجه است (مانند جمعیت، سکونتگاه ها، شبکه ها و...) و شناخت پدیده ها، کالبدشکافی، علت وجودی و کارکردشناسی، الگوی پخش پدیده و نظایر آن چشم انداز معرفتی جغرافیا را تشکیل می دهد (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۳). در چارچوب این دیدگاه، «ویدال دولابلاش» معتقد بود که «جغرافیا علم مکان هاست، نه علم به انسانها»، همراستا با این تعریف چنین ادعا می شود که موضوع (هستی شناسی) علم جغرافیا بررسی پراکندگی هاست، یعنی چه چیزی، کجا هست و کجا نیست؟ با همین دیدگاه، در جغرافیا، هدف در این نوع نگاه، درک قانون پراکندگی هاست که در دو بخش «چگونگی» و «چرایی» انجام می شود. استدلال و تبیین در جغرافیا از طریق روابط فضایی بین پراکندگی ها و به صورت استقراء و یا قیاس صورت می گیرد (افراخته، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

فصل نهم جغرافیا برنامبریزی شهری چشم انداز نگارگری، دورنما، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۸

اما در دیدگاه ماهیت ربطی علم جغرافیا، جغرافیا علم مطالعه روابط، اعم از روابط یکسویه تأثیر طبیعت یا محیط بر انسان، روابط یکسویه تأثیر انسان یا ساختارهای انسان پایه (ایدئولوژی، سیاست، اقتصاد، مدیریت و...) بر طبیعت یا محیط، و سرانجام روابط متقابل انسان با طبیعت و محیط، شناخته می‌شود (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۳). در این دیدگاه، اکولوژی به سان «مفهوم»، بیش از هر چیز با جغرافیا در هم تنیده است، و به سبب رویکرد تعاملی و کلاسیک جغرافیا به انسان-طبیعت، از ظرفیت‌های این دانش برای استوارسازی بنیادهای خود بهره گرفته است (کاویانی راد و قره بیگی، ۱۳۹۵: ۲۷۴).

در این نگرش، امر واقعی ولی غیر عینی (یعنی روابط) به عنوان ماهیت و موضوع تبیین جغرافیا شناخته می‌شود (حافظ نیا، ۱۳۹۳: ۳۳). رابطه انسان و طبیعت، به عنوان اساس و کانون علم جغرافیا (هستی‌شناسی)، چند نکته مهم را مطرح می‌سازد (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۸۷):

۱. تأکید بر روابط علت و معلولی با تأثیر پذیری از پاره‌ای قوانین
۲. عدم وجود تفاوت‌های روش‌شناسی بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی و تدوین قوانین فراگیر در علوم اجتماعی و علوم طبیعی
۳. تأثیرات عوامل محیط طبیعی در کارکردها و تحولات جوامع انسانی

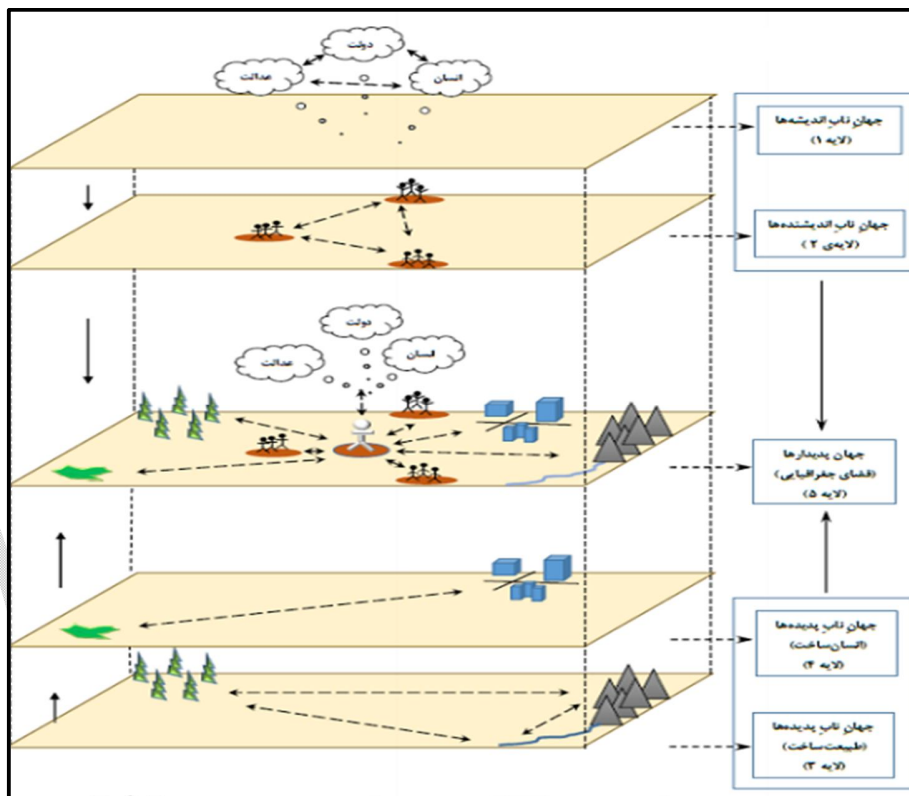
در مقابل مکاتب جغرافیایی قائل به قانونمندی جغرافیای انسانی، عده‌ای با توجه به تفاوت‌های طبیعی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، اعتقادی و غیره و نیز پیچیدگی‌های روحی و عملکردی انسان‌ها و اراده و اختیار انسانی در فضاهای جغرافیایی متفاوت، به جغرافیای غیر قانونمند معتقدند و به دنبال فهم معنای جامعه انسانی با روش‌های هرمنیوتیک و کیفی می‌باشند. البته این گروه را نمی‌توان یکپارچه دانست و می‌توان طبقه‌بندی به شرح ذیل در ارتباط با تفاوت در تبیین مسائل جغرافیایی ارائه نمود:

۱. گروهی که به جغرافیای غیر قانونمند معتقدند و به دنبال فهم معنای جامعه انسانی با روش‌های هرمنیوتیک و کیفی هستند. این گروه از جغرافیدانان قائل به تفاوت مابین فضاهای جغرافیایی بوده و از تبیین در معنای تعمیم به شدت پرهیز کرده و حتی در مورد فهم جامعه انسانی خاص مورد مطالعه، حداکثر به مکانیسم‌ها و کارکردها توجه دارند (استشناگرایی).

این گروه از جغرافیدانان که مبتنی بر مفاهیم کیفی است؛ به جای کشف علت به دنبال فهم پدیده هاست؛ ملاک تفهم است نه کشف علت. اینها معتقدند باید میان پدیده های طبیعی و پدیده های انسانی تمایز قائل شد (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۱۷).

به اعتقاد استثنائگرایان، با توجه به نقش جغرافیا به مثابه مطالعه مکان ها می توان استنباط کرد که جغرافیا رشته ای از دانش است که به شناسایی و درک موارد خاص مرتبط شده است. به زعم اینها، تکیه بر استثنا بودن مکان ها، اساسی برای هدف جغرافیا است. آن چیزی که سبب استثنا شدن مکان ها می شود، وجود ناهمسانی ها و ارتباطات بی شمار در یک ناحیه است که آن را از نواحی و مکان ها متمایز می کند (مشکینی و رحیمی، ۱۳۹۱: ۸).

در این راستا، همان گونه که در سطور پیشین بدان اشاره گردید، گروهی از قائلین به مطالعه فضایی جغرافیایی با سعی در فهم فضای جغرافیایی با بهره گیری از نگرش پدیدارشناسی و روش هرمنیوتیک داشته اند. برای مثال فهم فضای جغرافیایی در این نگرش، به اعتقاد گروهی از این جغرافیدانان، در گرو پشت سر گذاشتن هفت مرحله: ۱. درون لایه ای، ۲. میان لایه ای، ۳. میان فضایی، ۴. درون پیش فهمی، ۵. میان پیش فهمی، ۶. عینی-ذهنی، ۷. میان اندیشه ای است. به زعم طرفداران این نگرش، در زیرگونه های روش شناسی آن، روش شناختی شناخت فضای جغرافیایی، عمدتاً روش شناسی دلیل کاو (معناکاو) می باشد که می تواند به کمک دور هرمنیوتیکی هفت گانه، هفت مرحله شناخت را پشت سر بگذارد و به فهم کنش و واکنش های عناصر ساختار کلی در فضای جغرافیایی دست یابد؛ چرا که هر کنشی و واکنشی که از آدمی سر می زند، دارای معنایی است که با بهره گیری از روش شناسی دلیل کاو می توان به معنای آن پی برد (صادقی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۷).



شکل ۲: فضای جغرافیایی به زعم گروه قائل به علم حقیقی بودن جغرافیا (صادقی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۴)

گروهی دیگر، تحت جغرافیای رادیکال تقسیم بندی می گردد. جغرافیای رادیکال با الهام از نظرات جامعه شناسان چپ مانند مارکس، انگلس و هگل و در تقابل با کاپیتالیسم، لیبرالیسم، داروینیسیم روابط متقابل جامعه و محیط را می کاود و داعیه دار انقلاب ریشه ای در جوامع سرمایه داری برای حذف نابرابری های فضایی است (لحمیان، ۱۳۸۶: ۴۶). جغرافیای رادیکال را می توان به دو زیر گروه «جغرافیای انتقادی» و «جغرافیای بنیاد ستیز» تقسیم بندی نمود.

۲. دومین گروه، جغرافیادانان منتقد به رویکرد پوزیتیویستی تحت عنوان «جغرافیای انتقادی» است که از مهمترین نحله های آن «ساختارگرایی-مارکسیستی» و «انسان گرایی» می باشند که به ویژه جغرافیای شهری را در مجموعه جغرافیای انسانی تحت تاثیر قرار داده اند. این گروه که تحت تاثیر مکتب فرانکفورت از نظریه اجتماعی و فلسفه قرار دارند که بر تبیین کیفی و هرمنیوتیک تاکید دارند و

پوزیتیویسم منطقی و تحلیل کمی را در تبیین مسائل جغرافیایی زیر سوال می برند. گرچه روش عملی آنها، مبتنی بر مفاهیم کمی و کیفی است.

فرانکفورتی ها، معتقد بودند علوم اجتماعی جملگی علوم ارزشی و ایدئولوژیک هستند و نمی توان و نباید علوم طبیعی و علوم اجتماعی را همگن کرد. از نظر آنها، گسترش معرفت و دانش انسانی و تبلور آن در نیروهای چیره شونده بر طبیعت موجب شده است که پیوند میان هستی و سرنوشت انسانی و زندگی بیرونی یعنی زندگی مادی و اجتماعی او گسسته شود (رفعیان و جهانزاد، ۱۳۹۴: ۴۳).

۳. سومین گروه، جغرافیدانان رادیکال یا به عبارتی بنیادستیز را تشکیل می دهند. فائلین به این دیدگاه در پی تغییر فضا، دگرگون کردن مناسبات انسان-فضا، انسان-انسان و در نهایت ساماندهی فضاهای جغرافیایی و اصلاح مناسبات اجتماعی و با طرح مقوله هایی چون دموکراسی فراگیر، گفتمان تحلیلی، برابری اجتماعی، عدالت فضایی، حقوق مساوی زن و مرد، استعمارزدایی، شالوده شکنی، تکثرگرایی، اعتبار یابی اجتماعات محلی، اهمیت یابی مشارکت اجتماعی، پسا ساختارگرایی و غیره (بلانت و ویلس، ۱۳۸۵: هشت)، در تبیین مسائل جغرافیای انسانی هستند.

در مجموع با توجه به نگرش های برشمرده در علوم انسانی و چگونگی برخورد آنها «تیین» مسائل و بالطبع برخورد آن ها با قانون در جغرافیای انسانی، قابل ذکر است، در حالت کلی، در پاسخ به این پرسش، می توان گفت: رویکردهای فلسفی به مسئله «تیین علمی» در دسته های مختلف مانند عقل گرایی، عادت گرایی، اثبات گرایی، ابطال گرایی و تائیدگرایی می گنجد که هر یک شرایطی برای تبیین قائل هستند (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۸۱). به عبارت دیگر، بسیاری از فیلسوفانی که بر روش تبیینی در علوم اجتماعی تاکید می کردند، طبیعت گرایانی بودند که با انگیزه وحدت علوم و بازگرداندن همه علوم به فیزیک، بر این عقیده بودند که نباید بین علوم فرق گذاشت، همه علوم چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی، یک الگوی واحد تبیینی دارند. بنابراین با یک الگو و روش می توانیم، هم چرایی پدیده ها را توضیح دهیم و هم پدیده های آینده را پیش بینی کنیم. محور اصلی الگوهای پیشنهادی مختلف، وجود قوانین و نظریه های علمی است که قدرت تبیینی دارد. اما پیرامون دستاوردهای علوم تجربی و به طور کلی قوانین علمی دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول، رئالیسم علمی است که بر اساس آن، دانشمندان،

مجله علمی جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز کارس، دوره ۸۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸

تدقیقی بر «تبیین» در روش شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

قوانین علمی را کشف می کنند و قوانین جهانی، صرفنظر از کشف انسان، وجود خارجی دارند. این قوانین، واقعا برگرفته از جهان خارج اند و در عالم طبیعت و رفتار انسان موجودند. دیدگاه دوم به ساخت گرایمی مشهور است و بر اساس آن، دانشمندان، قوانین علمی را جعل می کنند و قوانین چیزی جز آنچه در جامعه علمی رسمیت نیافته نیست. بر اساس رئالیسم این پرسش مطرح است که اعتبار قوانین از کجا اخذ شده است؟ به صورت سستی، چهار دیدگاه در سنت فلسفی غرب شامل عادت گرایی، اثبات گرایی، ابطال گرایی و تائیدگرایی (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۱۱۵) در کنار دیدگاه عقل گرایی اسلامی وجود دارد. در این راستا، در جدول زیر مقایسه کلی از انواع مهمترین رویکردهای فلسفی به تبیین علمی در جغرافیای انسانی آورده شده است.

جدول ۳: مقایسه کلی انواع مهمترین رویکردهای فلسفی به تبیین علمی در جغرافیای انسانی

رویکرد فلسفی به تبیین علمی	توضیحات
عقل گرایی	این رویکرد سعی دارد با تبدیل روش استقرایی به روش قیاسی، به آن شان و منزلت منطقی بدهد و از طریق روش قیاسی به نتیجه یقینی برسد. این رویکرد کمتر در جغرافیای انسانی مورد استفاده بوده است. اما در مواردی چون جغرافیای هویت و مواردی شبیه آن مورد توجه قرار گرفته است.
عادت گرایی	مبنی بر اصل تجربه گرایی و استقراء گرایانه صرف و نفی عقل بوده و آنچه را که در نهایت می پذیرد نظم پذیری پدیده ها و تعقیب پدیده ها (نفی اصل علیت و ضرورت علت و معلولی) و حوادث می باشد که می تواند ناشی از تصادف مطلق و یا تصادف نسبی باشد، که بنا به عادت به عادت درک می کنیم. در عادت گرایی تعمیم پذیری هم قابل اثبات نیست. این رویکرد توسط «هیوم» ارائه گردیده است. این رویکرد را در بسیاری از نگرش های جغرافیایی نظیر جغرافیای پدیدارشناسی و نگرشهای جغرافیای انسانی که قانونمندی جغرافیا را از جنس قراردادی می دانند، قابل مشاهده است.
اثبات گرایی تجربی	مبنی بر اصل تجربه گرایی است که می توان با استقراء ناقص مدعیات علمی را اثبات کرد، از احساسات و ادراکات حسی کاملا بی طرفانه بدون هر گونه پیش داوری و نظریه پردازی شروع می کند تا به فرضیه، قانون و علم برسد (بدون پیش فرض های عقلی)، از طریق استقراء می توان به قوانین عام و نتایج یقینی رسید، با پرسیدن ذهن از با مشاهدات از طریق استقراء از قوانین جزئی به کلی می رسد (نقش منفعلانه ذهن انسان). در جغرافیای انسانی در جغرافیای اکتشافی و توصیفی بهره گرفته شده است.
ابطال گرایی	استقرا و تجربه در دستیابی به قانون علمی ناتوان است، استقراء را کنار می نهد. شواهد تنها در ابطال پذیری قوانین کنونی کاربرد دارند، ذهن انسان ها خالی از پیش فرض ها نبوده و فرضیه، مقدم بر تجربه است. در جغرافیای انسانی
تائیدگرایی	مانند اثبات گرایان، استقراء را در مقام توجیه تعمیم ها و احکام کلی مطرح می کند، ولی با ابطال گرایان هم رای است که استقراء قادر به اثبات منطقی این تعمیم ها نیست. استقراء گرایی حتما می باید در مرحله داوری انجام پذیرد اما در مرحله دستیابی به قانون از هر روشی می توان استفاده نمود. شامل دو رویکرد پوزیتیویسم منطقی و بیزگرایی است. هر دو بر نقش احتمالات و رویکر کمی در دستیابی به نظریه و قانون تاکید دارند اما پوزیتیویسم منطقی رابطه شواهد و نظریه را بر عکس بیزگرایان که آن را ذهنی می دانند، منطقی می داند. در بیزگرایان مایل هستند که بدانند با تغییر شرایط چه تغییری در مقدار احتمال یک نظریه رخ می دهد. در جغرافیای انسانی هر دوی این رویکردها به ویژه رویکرد پوزیتیویسم منطقی بسیار به کار بسته شده است. ضمن اینکه از رویکرد بیزگرایی در آینده پژوهی و مباحث مربوط به آن چندی است که استفاده بسیاری شده است

اما در کنار تمام نحله های فکری ذکر شده، گروه دیگر به رهبری برنامه ریزان شهری در جغرافیای شهری در مجموعه جغرافیای انسانی را می توان قائلین به نظریه پیچیدگی و آشوب دانست. این نگرش که به شدت اندیشه های مبتنی بر سیستم های تعادلی در رابطه انسان و محیط را با چالش مواجه نموده است؛ در واقع یک نقطه عطف بسیار بزرگ در جغرافیا و به ویژه جغرافیای شهری محسوب می گردد. این نگرش با طرح سیستم های پیچیده با ویژگی های عامل زمان (در مباحث پیشین جغرافیایی به عامل زمان توجه نمی شد)، غیر خطی بودن و وضعیت های بیرون از تعادل و با حساسیت به شرایط اولیه و وابسته به مسیر تحول، در واقع تحول بسیار بزرگ و یک پارادایم در نگرش های جغرافیایی و جریان هستی شناسی و روش شناسی آن محسوب می گردد.

در این نگرش، که با رویکردهایی چون: رویکرد علم پیچیدگی و سیستم های خود سامان، رویکرد پویایی سلول-بنیان، رویکرد عامل بنیان، رویکرد شبکه عصبی مصنوعی بنیان، رویکرد هندسه فراکتال بنیان، رویکرد قاعده بنیان، رویکرد دستگاه فازی و منطق فازی، در واقع یک رویکرد میان رشته ای به جغرافیای انسانی و به ویژه جغرافیای شهری داشته و به صورت وسیعی از روش های کمی از رشته های علمی دیگر وام می گیرد. اما در بحث مدل ها به جای پیش بینی قطعی و به دنبال آرمانشهر، در تبیین مسائل جغرافیایی در تلاش برای درک حال و آینده بوده و لذا مدل مورد نظر به جای پیش بینی قطعی، به زعم این نگرش می باید روایتگر، آموزنده و اطلاع دهنده باشد (شورچه، ۱۳۹۴: ۱۲).

نکته حائز اهمیت در ارتباط با این نگرش جدید آن که، در این نوع تفکر گرچه، سوگیری هدفش، تفهم است، اما، در راستای دستیابی به این هدف، از روش های کمی و تبیینی بهره می برد. در واقع، در این نوع نگرش سعی گردیده با تغییر انگاره هایی که سالها بر تفکر جغرافیدانان انسانی و به ویژه جغرافیدانان شهری نقش بسته بود، تلفیقی مابین تبیین و تفهم برقرار گردد. به عبارت دیگر، هم به روش های تبیینی که به علت های بیرونی می پردازند، سعی گردیده توجه گردد؛ و هم به روش های تفهیمی که به علل و عوامل درونی (دلایل). در جدول زیر موضع جغرافیای انسانی در ارتباط با تبیین گرایی، حاصل از رهیافت های این پژوهش به صورت خلاصه آورده شده است

جدول ۴: موضع جغرافیای انسانی در ارتباط با تبیین‌گرایی به صورت خلاصه

تبیین‌گرایی	پوزیتیویسم منطقی	علم حقیقی علم اعتباری	قانونمند	تفاوت ماهوی جغرافیای طبیعی و علوم طبیعی (جغرافیای طبیعی)	تفاوت ندارند
	بیزگرایی				
	عادت‌گرایی				
	اثبات‌گرایی تجربی	تجربه‌گرا	رنالیسم		
	ابطال‌گرایی				
	تأیید‌گرایی				
	پوزیتیویسم منطقی				
	بیزگرایی	عقل‌گرا	ساختارمند		
	ساختارمند				
	تفهم‌گرایی	ساختارگرا-مارکسیستی	انتقادی		
انسان‌گرا		بنیاد‌سنیز			
آثار‌شیسم					
فمینیست					
استثناء‌گرایی					
تبیین‌گرا - تفهم‌گرا	مبتنی بر نظریه پیچیدگی و آشوب	قانونمند			

در هر حال، اکنون می‌توان در راستای پاسخ به سوال تحقیق، به پرسش‌هایی که در ابتدای این پژوهش طرح گردید، به شرح زیر پاسخ گفت:

۱. آیا تفاوتی مابین تبیین‌مسائل در حوزه مطالعاتی جغرافیای طبیعی و انسانی وجود دارد؟ و یا به عبارت دیگر آیا مطالعات در جغرافیای انسانی با جغرافیای طبیعی (علوم طبیعی) متفاوت است یا خیر؟

۲. آیا جغرافیای انسانی قانونمند است یا خیر؟

۳. در صورت قائل بودن به قانونمندی علم جغرافیای انسانی، آیا قوانین این علم در حوزه علوم حقیقی قابل طرح است یا علوم اعتباری؟

۴. در صورت قائل بودن به قانونمندی جغرافیای انسانی، قوانین واقعا برگرفته از جهان خارج و عالم طبیعت و رفتار انسان هستند؟ و یا قوانین چیزی، جز آنچه در جامعه علمی، توسط دانشمندان جعل شده است نیست؟

جدول ۵: شناخت شناسی و روش شناسی در ارتباط با هستی شناسی جغرافیای انسانی

روش شناسی	شناخت شناسی	هستی شناسی	سوال	
اثبات گرایی	تبیینی (کامل)	عینی	آری	پرسش ۱
فرا اثبات گرا	تفهیمی	ذهنی	خیر	
اثبات گرایی	تبیینی	عینی	آری	پرسش ۲
فرا اثبات گرایی	تفهیمی	ذهنی	خیر	
اثبات گرایی	تبیینی (کامل)	عینی	حقیقی	پرسش ۳
اثبات گرایی	تبیینی (ناقص)	عینی	اعتباری	
اثبات گرا	تبیینی	عینی	رنالیسم	پرسش ۴
فرا اثبات گرا	تفهیمی	ذهنی	ساخت گرایی	

همان گونه که در جدول بالا و نیز سطور پیشین مشاهده و درک می گردد؛ و در جدول زیر نیز تشریح شده است، به لحاظ روش شناسی و در ارتباط با سوال های هستی شناسانه ای که طرح گردید، جغرافیای انسانی مابین روش های اثبات گرایی به ویژه با تقریر پوزیتیویسم منطقی و بیزگرایی، با شاخص هایی چون آزمون پذیری، رویکرد تبیینی، عینی گرایی پدیده ها، مساله محوری، پرسش های چرادار، قانون فراگیر و کلی و تعمیم پذیری، تاکید بر مشاهده، تاکید بر پیش بینی پدیده ها؛ از یک طرف و فرا اثباتی با شاخص هایی چون نفی علم زدگی، ذهنی گرایی، تفسیر پدیده ها، نسبی بودن پدیده ها، درون فهمی پدیده ها، ساختار شکنی، نفی واقعیت پدیده ها، شناخت مقید به گفتمان، در تغییر مابین تبیین و تفهم، بوده است.

تدقیقی بر «تئیین» در روش شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

جدول ۶: مقایسه روش های اثباتی و فرا اثباتی به لحاظ هستی شناسی، شناخت شناسی و روش شناسی

روش شناسی	شناخت شناسی	هستی شناسی		
اثبات گرایی	تئیینی	عینی	پوزیتیویسم منطقی	اثباتی
اثبات گرایی	تئیینی	عینی	بیزگرایی	
هرمنیوتیکی	تفهیمی	ذهنی	هرمنیوتیک درجه یک	فرا اثباتی
هرمنیوتیکی	تفسیری	ذهنی	هرمنیوتیک درجه دو	
گفتمانی	تفسیری	ذهنی	هرمنیوتیک درجه ۳	

در واقع، از دیدگاهی متفاوت می توان گفت، روش شناسی تحقیق در جغرافیای انسانی از روش شناسی علوم اجتماعی از یکسو و روش شناسی جغرافیای طبیعی (علوم طبیعی) متأثر شده و در عمل با دو طیف تحقیقات پنهانگر مبتنی بر قوانین کلی و کمی گرا در یک سو و تحقیقات ژرفانگر لزوماً کیفی و خاص نگر، بیشتر متأثر از علوم اجتماعی، مواجه هستیم.

جدول ۷: مقایسه تطبیقی روش های تحقیق پنهانگر و ژرفانگر

مطالعه پنهانگر	مطالعه ژرفانگر	
چه قانونمندی هایی در مولفه انسانی در ارتباط با فضای جغرافیایی وجود دارد؟ (رابطه ظرف و مظهر چگونه است؟)	فرآیند کار در یک مطالعه خاص عامل انسانی در فضای جغرافیایی چگونه است؟ علل یک تغییر خاص در مولفه انسانی در فضای جغرافیایی چیست؟ چگونه این فرآیند تغییر به طور واقعی عمل می کند؟	سوال تحقیق
همبستگی ها	توجه به مناسبات انسانی و انسان و فضای جغرافیایی	روابط
بررسی های بزرگ مقیاس تجزیه و تحلیل های آماری	بررسی های خاص تجزیه و تحلیل های کیفی	روش های مورد استفاده
پاسخ به آزمون فرضیه	تقویت درک	تأیید

در این بین گفتمان مبتنی بر علم پیچیدگی و نظریه آشوب چندی است که مدعی راه سوم و حتی آغاز پارادایمی در جغرافیای انسانی و به ویژه شاخه مهم آن جغرافیای شهری شده است. این گفتمان سعی نمودن ده است با تغییر انگاره های شکل گرفته در ذهن جغرافیدانان، همچون طرح زمان در مطالعات جغرافیای انسانی، غیر خطی بودن تحولات جغرافیای انسانی، وضعیت بیرون از تعادل فضاهای جغرافیایی و غیره،

فصل نهم جغرافیا و برنامه ریزی شهری چشم انداز زنگاکرس «دوره ۱۴۰۱ شماره ۳۳» بهار ۱۳۹۸

یک پیوندی مابین تبیین و تفهم و روشهای کمی و کیفی و در کل دو قطبی‌های طرح شده در سوالات مطرح در این پژوهش فراهم آورد که پرداختن به آن فراتر از هدف محوری این پژوهش می‌باشد.

نتیجه‌گیری

روش‌شناسی جغرافیای انسانی به عنوان یکی از دو شاخه اصلی علم جغرافیا، در کنار جغرافیای طبیعی، در پاسخ به سوال‌های مهم هستی‌شناسانه در ارتباط با نسبت جغرافیای انسانی با جغرافیای طبیعی (علوم طبیعی) و منبعث از آن قانونمندی این علم و نوع قوانین آن، در تغییر مابین روش‌های اثبات‌گرایی مبتنی بر شناخت‌شناسی تبیین‌گرایی به ویژه پوزیتیویسم منطقی و بیزگرایی (روشهای کمی) و روش‌های فرا اثبات‌گرایی مبتنی بر شناخت‌شناسی تفهم‌گرایی تفسیری و درکی در سه سطح هرمنیوتیک در تغییر بوده است.

در واقع، در سطحی متفاوت از تحلیل دلیل آن، روش‌شناسی جغرافیای انسانی، متأثر از روش‌شناسی علوم اجتماعی از یک سو و جغرافیای طبیعی و علوم طبیعی از دیگر سو در کش و قوس بوده است. به عبارتی، روش‌شناسی جغرافیای انسانی سعی نموده، تا مابین روش‌شناسی علوم اجتماعی و علوم طبیعی برای خود هویتی متمایز را جستجو نمایند، در این راستا، برای دستیابی به این مهم برای جغرافیا ماهیتی میان‌رشته‌ای را طرح و بعضی با تکیه بر تبیین فضای جغرافیایی آن را علمی مستقل دانسته‌اند. اما می‌توان با توجه به رهیافت‌های این پژوهش و سیر تحولات و تطورات تاریخی روش‌شناسی جغرافیای انسانی می‌توان پذیرفت که به سبب تفاوت‌ها از تلقی‌های هستی‌شناسانه از این علم با طیفی از روش‌شناسی‌های تحقیق‌مواجه هستیم.

پیشنهاد برای تحقیقات آتی

۱. تبیین پدیده‌ها جغرافیایی و فهم‌کنش‌های انسانی چه نسبتی با هم می‌توانند در چارچوب روش‌شناسی علوم انسانی و گفتمان مبتنی بر نظریه پیچیدگی و آشوب داشته باشند.

فصل نهم جغرافیا و پدیده‌های انسانی در روش‌شناسی جغرافیای طبیعی و اجتماعی
مؤلف: دکتر سید علی حسینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۸

منابع

- ارسطو (۱۳۷۸)، مابعدالطبیعه، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات طرح نو
- افراخته، حسن (۱۳۹۵)، تحول جغرافیا به عنوان علمی میان رشته ای، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۲، بهار ۱۳۹۵، صص ۱۱۹-۱۳۲
- افضلی، رسول و وحید کیانی (۱۳۸۹)، تبیین جایگاه روش های اثباتی و فرا اثباتی در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش های جغرافیای انسانی، شماره ۷۲، تابستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۳-۱۲۰
- آسایش، حسین و سید رحیم مشیری (۱۳۸۹)، روش شناسی و تکنیک های تحقیق علمی در علوم انسانی با تاکید بر جغرافیا، تهران، نشر قومس
- آندرانویچ، گ.د و گ.ریپوسا (۱۳۸۰)، روشهای پژوهش شهری، تهران، انتشارات سازمان شهرداری های کشور
- باوو، ژان ژاک (۱۳۸۶)، مقدمه ای بر تحلیل فضایی، ترجمه یداله فرید، اهر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی اهر
- بیرو، ا (۱۳۶۶)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، انتشارات کیهان
- بلانت، آیسون و جین ویلس (۱۳۸۵)، دگراندیشی در فلسفه جغرافیا، ترجمه حسین حاتمی نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- بهوروز، فاطمه (۱۳۷۸)، فلسفه روشناسی تحقیق علمی در جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۳)، جبر جغرافیایی یا توان های محیطی، فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات جغرافیایی، شماره ۳۵، زمستان ۱۳۷۳، صص ۱-۱۶
- پوراحمد، احمد (۱۳۸۵)، قلمرو و فلسفه جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- تقدیسی، احمد و زهرا هدایتی مقدم (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی مکتب کارکردگرایی در جغرافیا با سایر مکاتب جغرافیایی، فصلنامه سپهر، دوره بیستم، شماره ۸۰، زمستان ۱۳۹۰، صص ۷-۱۲
- جاوری، مجید و رستم صابری فر (۱۳۹۱)، روش تحقیق در جغرافیا، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور
- جنسن، اریلدهویت (۱۳۷۶)، جغرافیا، تاریخ و مفاهیم، ترجمه جلال تبریزی، تهران، انتشارات سیر و سیاحت
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۳)، تبیین فلسفه جغرافیا، فصلنامه علمی-پژوهشی مدرس علوم انسانی-برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره هجدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، صص ۲۷-۵۶
- حسن بیگ زاده، خدیجه و سید حسن حسینی (۱۳۹۳)، تحلیلی بر تبیین علمی از دیدگاه وسلی سمن، فصلنامه علمی-پژوهشی فلسفه علم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۸۷-۱۰۷
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۴)، روش شناسی علوم اجتماعی، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
- خیاطیان، قدرت الله و احمد مجیدی راد (۱۳۹۴)، تاویل در تفاسیر ابن عربی و ملاصدرا، دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه عرفان، دوره ۰، شماره ۱۳، پائیز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۱-۲۴
- دولفوس، اولیویه (۱۳۷۰)، تحلیل جغرافیایی، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، نشر نیکا

فصلنامه علمی-پژوهشی جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز ناگرس، دوره ۱۱، شماره ۳۴، بهار ۱۳۹۸

تدقیقی بر «تبین» در روش شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

- ذاکری، مهدی (۱۳۸۵)، هنجارمندی و تبیین عمل، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش های فلسفی و کلامی، دوره ۷، شماره ۳ (۲۷)، صص ۸۴-۶۱
- ذهبی، سید عباس (۱۳۸۵)، تحلیل روش شیخ اشراق در مسئله تبیین، فصلنامه علمی-پژوهشی نامه حکمت، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۱۱۷-۸۳
- رضویان، محمدتقی و مصطفی خزائی (۱۳۹۰)، اثرات پوزیتیویسم منطقی بر جغرافیا و برنامه ریزی شهری؛ نمونه: شهرهای ایران از سالهای (۱۳۹۰-۱۳۰۰)، فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری چشم انداز زاگرس، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۴۹-۱۲۹
- رفعیان، مجتبی و نریمان جهانزاد (۱۳۹۴)، دگرگونی اندیشه در نظریه برنامه ریزی، تهران، انتشارات آرمانشهر
- روحانی، رضا (۱۳۸۴)، تاویل و انواع آن در مثنوی معنوی، فصلنامه پژوهش های ادبی، شماره ۹ و ۱۰، پائیز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۱۱۰-۹۳
- ساروخانی، باقر (۱۳۹۲)، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی (جلد اول)، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- شاهنوشی، مجتبی و غلامرضا جعفری نیا (۱۳۸۵)، پیرامون تعریف و بر از جامعه شناسی، فصلنامه تخصصی جامعه شناسی، سال دوم، شماره ۳، صص ۷۲-۶۳
- شبلینگ، ژاک (۱۳۸۵)، جغرافیا چیست؟ «تاملی در مسائل بنیادی جغرافیای معاصر»، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، انتشارات محقق
- شکوئی، حسین (۱۳۶۸)، جغرافیای کاربردی و مکتب های جغرافیایی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
- شکوئی، حسین (۱۳۷۵)، اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا (جلد اول)، تهران، انتشارات گیتاشناسی
- شورچه، محمود (۱۳۹۴)، دیدگاه های نو در سیستم های شهری، تهران، انتشارات پرهام نقش
- شورچه، محمود (۱۳۹۴)، مکتب های جغرافیایی (از آغاز تاکنون)، تهران، انتشارات پرهام نقش
- صادقی علی آبادی، مسعود (۱۳۸۴)، ماهیت و موضوع تبیین، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، پیاپی ۱۷، زمستان ۱۳۸۴، صص ۴۰-۱۹
- صادقی، رضا (۱۳۹۰)، جایگاه تبیین اصل علیت در تبیین علمی، فصلنامه آینه معرفت، دوره نهم، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۱۰-۸۵
- صادقی، رضا (۱۳۹۱)، کارکردهای رهیافت های عقلی در بحث از تبیین علمی، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت دانشگاه شهید بهشتی، سال دهم، شماره ۳۲، پائیز ۱۳۹۱، صص ۵۶-۲۷
- صادقی، مجتبی، جعفر جوان و محمد رحیم رهنما (۱۳۹۵)، روش شناسی شناخت فضای جغرافیایی چیست؟ (درنگی بر سرشت روش شناسی شناخت فضای جغرافیایی از چشم انداز پدیدار شناسی هر منیوتیک)، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، دوره هفتم، شماره ۲۵، پائیز ۱۳۹۵، صص ۳۶-۱۷

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری چشم انداز زاگرس، «دوره ۱۱، شماره ۳، بهار ۱۳۹۵»

تدقیق بر «تبیین» در روش شناسی جغرافیای انسانی با اشاره بر نظریه نوین آشوب

- صادقی، مسعود (۱۳۸۵)، انواع تبیین و نظریه های تبیین علمی، فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت، شماره ۸، پائیز و زمستان ۱۳۸۵، صص ۶۴-۴۵
- فی، برایان (۱۳۸۱)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، انتشارات طرح نو
- قوام صفری، مهدی (۱۳۷۸)، ارسطو و بنیادگذاری تبیین علمی، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش های غلسفی نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۱، شماره مسلسل ۲۰۳، بهار و تابستان ۱۳۷۸، صص ۱۰۳-۱۳۴
- کامران، حسن و محمود واثق (۱۳۸۹)، تبیین در جغرافیا (بر اساس فلسفه اسلامی)، فصلنامه علمی-پژوهشی جغرافیا، دوره جدید، سال هشتم، شماره ۲۴، بهار ۱۳۸۹، صص ۷-۲۶
- کاوندی، سحر و طیبه شاد دل (۱۳۹۲)، تاثیر عوامل جغرافیایی بر اخلاق، فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق زیستی، سال دوم، شماره نهم، پائیز ۱۳۹۲، صص ۸۹-۱۲۱
- کاویانی راد، مراد و مصیب قره بیگی (۱۳۹۵)، تبیین نسبت «اکولوژی» و «دموکراسی» در نظریه پسا ساختارگرایی، فصلنامه علمی-پژوهشی برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره بیستم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۵، صص ۲۷۳-۲۹۵
- کجویان، حسین (۱۳۷۱)، تبیین جامعه شناختی، ماهنامه رشد آموزش علوم اجتماعی، شماره ۱۳ و ۱۴، صص ۲۷-۲۴
- کواپن، دیلیو وی و اولیان، جی.اس (۱۳۸۱)، شبکه باور، ترجمه امیر دیوانی، تهران، انتشارات سروش
- گال، مردیت و همکاران (۱۳۹۳)، روشهای تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روان شناسی (جلد اول)، ترجمه احمدرضا نصر، تهران، انتشارات سمت
- لازی، جان (۱۳۷۷)، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات سمت
- لحمیان، رضا (۱۳۸۶)، نقد و بررسی دیدگاه رادیکالیسم بر مکاتب فلسفی، اجتماعی و جغرافیای، فصلنامه علمی-پژوهشی پیک نور، سال پنجم، شماره دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان ۱۳۸۶، صص ۵۹-۴۶
- لونسبری، جان اف و فرانک تی. آلد ریچ (۱۳۸۰)، درآمدی بر روشها و فنون میدانی جغرافیا، تهران، انتشارات سمت
- لیتل، دانیال (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات صراط
- لیندسی، جیمز ام (۱۳۸۱)، روشهای تحقیق در جغرافیای انسانی، ترجمه محمدرضا رضوانی، تهران، انتشارات سمت
- متقی، افشین و مصطفی رشیدی (۱۳۹۴)، جغرافیا، بر ساخت گرایی و تبیین بر ساخت گرایانه ژئوپلیتیک (معرفی رویکرد ژئوپلیتیک بر ساخت گرا)، فصلنامه علمی-پژوهشی جغرافیا و توسعه، شماره ۳۹، تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۲۶-۱۰۷
- مشکینی، ابوالفضل و حجت الله رحیمی (۱۳۹۱)، جایگاه و رسالت دانش جغرافیا در ادبیات نوین برنامه ریزی شهری و منطقه ای با تاکید بر ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی جغرافیای انسانی، شماره ۸۱، پائیز ۱۳۹۱، صص ۲۰-۱
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل
- معمار، رحمت الله (۱۳۹۰)، سنخ شناسی «تبیین» در علوم اجتماعی، فصلنامه علمی-پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، سال هفدهم، شماره ۶۹، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۶۲-۱۲۷
- میرحیدر، دره و حسین حمیدی نیا (۱۳۸۵)، مقایسه جغرافیای سیاسی و روابط بین الملل از نظر روش شناسی و مفاهیم، فصلنامه علمی-پژوهشی ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره ۱، صص ۴۱-۱

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز زاگرس، دوره ۸۱، شماره ۳۹، بهار ۱۳۹۸

نصیری، منصور (۱۳۹۴)، تبیین در فلسفه علم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
وسوله، ایساجو (۱۳۸۹)، مشکل تبیین علمی در جامعه شناسی، ترجمه حسن شرف الدین، دو فصلنامه عیار پژوهش در
علوم انسانی، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۵۷-۱۸۶
یوسفی، محمدرضا و الهه حیدری (۱۳۹۳)، جغرافیای عرفانی، دو فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش های هستی شناختی،
سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۰۹-۱۳۸

Bunge, Mario (1997), Mechanism and explanation, Philosophy of the social Sciences, Vol. 27
Geach, Peter (1975), Teleological explanation in: Stephan Korner (ed), Explanation, Basil Black Well
Hampek, Carl (1965), Aspects of scientific explanation, New York: The Free Press
Harvey, David (1969), Explanation in geography, London: Edward Arnold Ltd., Great Britain
Morgenbesser, Sidney (1972), Scientific explanation, International Encyclopedia of Social
Sciences, New York, McMillan and free Press, Vol. 13-14
Nagel, Ernest (1961), The structure of science, New York: Harcourt, Brace and World
Parkinson (1989), Different types of causation, in An Encyclopedia of Philosophy, London: Routledge
Putnam, Hilary (1978), Meaning and moral science, London: Routledge and Kegan Paul
Ruben, David-Hillel (1992), Explaining explanation, London and New York: Routledge
Salmon, Wesley C. (1998), Causality and explanation, London: Routledge

¹ G. Bertrand

فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری، چشم انداز کارس، دوره ۱۱، شماره ۴، بهار ۱۳۹۸